

cal.c. 162

sl. no. 029374

162

حقیقت مذہب مسیحی



بِعُونِ اللّٰهِ تَعَالٰی

چند روز نامه فرهنگ منطبعة دار السلطنة
اصفهان در نمره ۱۱ سال اولی سیم مؤرخه ششم شهر ربیع
المرجب ۱۲۹۰ شرح ذیل را در تجدید این کتاب مبارک
می نویسد

فرهنگ

سالها میگذشت که بدین آرزو بودم که در خصوص تعلیمات باطله و فساد
و قوانین تمدن نمائیکه بالمره منافی تمدن و تربیت و مزیل اخلاق حسنه
است و در مضار اشاعه بعضی از شعب آزادی که سبب بی نظمی تمام رزق
زمین شده و در فسادهای حاصله از عطای حقوق مجبوره ناشایسته
بعائمه افراد این رساله مخصوص و مبسوط برشته تحریر آورم بملاحظه
رعایت کلیه افراد اهل علم و ملاحظه اینکه این عنوان منافی خواهد شد
رای عموم علما و حکمای این عصر اگر معذوری از اینها که بجله دین
و فریت عقل سلیم آسمی اند و بواسطه گرفتار بجاها مورتیا و اشغال
و کبر نوشتن این رساله تجدیدیه موفق نشدم لیکن امر و هزار گونه
بجرات شکر مینمایم که در ایام حیات خود بوجود حکیمی داشتم و سلیم

الدوق الکاهی حاصل کردم که بدون لم و زیاده در فسی بلاد هند و ستان
تمام تھا یا این خاک را پان کرده و برشته تحریر در آورده است
لذا کمال مباحثات مینمایند و وجود این دانشمند یکانه که چنین خدمتی بزرگ
در عالم تمدن و جمعیت انسانی از قوه بفعل آورده و مفاسد بی دینی را
بر رویه و اصطلاحات همان طبسمین و دهرتین پان نموده از دهرتین
یکی از ادیان را درین عالم عنصری بیانات و اضمحه و بر این طبیعت
و عقلیت و وحدانیت کثوف نمود و ارواح انبیا بخصوص سید المرسلین را
از خود راضی و مسرور کرده این خاک را که از شرافت پیش قدمی دین
مسئله محروم ماند مگر چون منظور از ارتکاب این زحمتهای شاقه و صحت
حال کلیتہی نفع ما و بقای نظام عالم و خدمت تمدن است از ید
قدرت هر کس که ظاهر شود بایه سرور و انبساط است لهذا هیئت
اجتماعیہ انسانیہ و عالم تمدن را بوجود این حکیم دانشمند و وجد خردمند
بر یک و تنیت میگویم و بر خود فرض میدارم که رساله و را که باید فی
الحقیقه کتاب مقدس شمرده در ذیل فرهنگ متدربا بطبع رسانم تا عامه
مردم بخصوص ایرانیان زویر بعبوب روش غلبه اروپائیان لطفت
شده و از تقلیدات بی شعورانه خود که محض ملکت و ویران کنسند و وطن
متنا و برانداخته معاملات و روابط معاشی و اجتماعی را بکلیت اغترس
نمید مصنف این رساله فخر الکمال و الحمد لله و تعالی است که فرزانه
بحال الدین بحسینی است که این رساله را بایست

بطع رساینده باهمین پسته اخیر از حیدرآباد دکن ہندوستان بری

این بی مقدار مارمغان فرستاده ہست

فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْمِعُونَ كَلِمَةَ الْقَوْلِ فَيَتَّبِعُونَ

أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ

هُمُ الْوَالُونَ حَقِيقَتِ

الْأَلْبَابُ

مذہبِ بخری و بیان حال

بخریان

تالیف جمال الدین حسینی

۱۲۹۸

۲۰

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

رساله مولانا جمال الدين محبيني

درین روز با از تمامی هندوستان چه ممالک مغربه و شمالیه و چه
پنجاب و چه بنگاله و چه سند و چه حیدرآباد دکن صدای خیر و خوش میرسد
و در هر بلده و قصبه معدودی چند لقب به خیر یافت میشوند و خان
ظاهر میشود که این فترقه همیشه دراز و یازد و افزونی است خصوصاً در سالها
و از اکثری از این گروه پرسیدم که حقیقت خیر چیست و این طریق چیست
شده است و آیا این جماعت خیریه بدین مسلک جدید در صلاح دینیت
میکوشند و یا آنکه ایشان را مقصد دیگر است و آیا این طریق منافی
دین است و یا آنکه بیوجه مخالفتی با دین ندارد و چه نسبت است در میان
ایشان این طریق و آثار مطلق دین در مذمت و بحکمیت اجتماعی و این طایفه
اگر قدیم بوده است پس چرا اکنون در عالم منتشر نگردیده است و اگر جدید
است چه اثری بر وجود ایشان مترتب خواهد شد و لکن بحکمیت از ایشان

جواب شافی و کافی ازین سوالات من ندادند و لهذا املتسم که آن جناب
 حقیقت بخیر و خیر برامفصلا از برای بنده بیان فرمایند فقط محمد واصل
 مدرس ریاضی مدرسه اعظمه حیدرآباد دکن
 ۱۹ محرم ۱۲۹۸ هجری
 نبوی

امی دوست عزیز

بخیر عبارتست از طبیعت و طریقه بخیریه همان طریقه دهریه است که در قرن
 رابع و ثالث قبل از میلاد مسیح در یونانستان ظهور نموده بودند و مقصود
 اصلی این طایفه بخیریه رفیع ادیان و تأسیس اساس ایاحت و اشتراک است
 در میان همه مردم و از برای اجرای این مقصد سعیهای تبلیغ بکار برده اند و
 بل با سهای مختلف خود با راهها ساخته اند و در هر امتی که این جماعت پیدا
 شدند اخلاق آن امت را فاسد کرده سبب زوال آن گردیدند و هر کس در
 در مبادی و مقاصد این گروه غور کند بخوبی بر و هویدا خواهد شد که بغیر از فساد
 دینیت و تناهی نیست اجتماع نتیجه دیگری برآورد و اینها مترتب نخواهد گردید
 و طاریب که دین مطلقا سلسله نظام نیست اجتماعیه است و بدون دین هرگز
 اساس مدنیست محکم نخواهد شد و اول تعلیم این طایفه برانداختن ادیان است

و اما سبب عدم شیوع این طریقه با آنکه از دیر زمان ظهور نموده است نیست
 بلکه نظام عالم انسانی که اثر حکمت بالغه الهیه است بهیضه نفوس بشریه را برین
 داشته است که درازا از این طریقه سعی نمایند و بدین جهت هیچ وقت او را
 ثبات و پایداری حاصل نشده است و از برای شرح و بیان آنچه ذکر شد کلام
 صغیره اشانمودم انشاء الله مقبول خرد و غریزی آن صدیق فاضل خواهد کرد
 و البته ارباب عقول صافیه بنظر عمت مبارکین رساله خواهند نکرست
 و آن رساله این است

الذین قوام کلامهم بالله فلا شهاده البشریت یجربونهم الضلالت وادومه الخداد
 و غیر مسعادتها و علیک هذا و علیک هذا و فیها الحق السالک و فیها الهک الله
 لفظی خیر در جمع قطار هندوستان درین روزها شایع و ذایع گردیده است
 و در هر مجمع و محفلی ذکر می از این لفظ میرود و خاص و عام هر یکی بر حسب
 دانش خود توجیهی و تفسیری از برای این کلمه میکند و لکن غالب آنها از حقیقت
 و اصل و وضع آن غافلند لهذا بر خود واجب دانستم که معنی حقیقی این کلمه و
 مراد اصلی او را بیان کنم و حال خیر بیان را از ابتدا توضیح نمایم و مختصراً و مختصراً
 ازین گروه در عالم مدینیت و هیئت اجتماعی سرزده است بر حسب تاریخ غرض
 شرح و بسط دهم و ببران عقل و انما کم که این طائفه در هر لحظه که یافت شود
 لا محاله موجب زوال اضلال آن ملت خواهد گردید

پس میگویم آنچه از تواریخ صحیح ظاهر میشود مدینیت که در قرن رابع و ثانی
 قبل از میلاد مسیح حکمای یونان برد و گروهی متفلسف گردیدند که بعضی برین ذهاب

شدند که در ای این موجودات حسیه و سوای این کائنات مادیه موجود نیست
 مجرد از ماده و آن موجودات نیز نه از لوازم و عوارض اجسام و تحکما
 و مظہرند از تعالین جهانیات و گفتند که سلسله ای موجودات مادیه و محصوره
 همه منتهی میشود بموجود مجرد که از جمیع الوجوه بسیط است و هیچوجه در و تالف و ترکیب
 متصور نمیکرد و وجود او عین باهیت و حقیقت او میباشد و باهیت و حقیقت
 او عین وجود او است و او ست علت اولی و باعث حقیقی و موجب اصلی
 و خالق جمیع موجودات چه مادیات بوده باشد و چه مجردات و این جماعت
 مشهور گردیدند بمثالین یعنی خدا پرستان چون فیثاغورس و سقراط و افلاطون
 و ارسطو و اضراب ایشان و گروهی بدین عقیده کردند که بغیر از مایه یعنی ماده
 و مادیات که یکی از خواص خمسہ مدرک میشود چیزی دیگری موجود نیست و این طایفه
 نامیده شدند با دین و چون سبب تاثیرات مختلفه و خواص متنوعه مواد
 از آنها سؤال شد اقدین این جماعت جواب دادند که جمیع تاثیرات لازمه
 ناشی از طبع مواد است و طبع در زبان فرانسوی تا توره و بلسان انگلیزی
 یچر فیاضند و ازین جهت این جماعت بطبعین نیز مشهور گشتند و بطبعی را
 بزبان فرانسوی تا توره لیم میگویند و مادی را مایه لیم میگویند
 و سپس این در کیفیت اکنون کو الکب و

پیدایش نباتات و حیوانات شینیا این گروه یعنی مادیین اختلاف
 کردند بر چی برین ذاهب شدند که پیدایش نباتات علویه و سفلیه و اکنون این
 موالید محکم متفق بر حسب اتفاق بوده است و گویا اینها بسبب سخافت

عقل خود قائل بجزارت ترجح ملامت می شوند و ابتدای این قول از دیمقراطیس
بمطهر پیوسته و او گفت جمیع عالم از ارضیات و سموات مؤلف است
از اجزاء صغیر صلبه ای که متحرک بالطبع است و از روی اتفاق بدین هیأت
و اشکال جلوه کرده است

و بعضی دیگر بر آن قائل شدند که سموات و کره زمین برین هیئت خود از ازل
الازل بوده و خواهد بود و سلسله انواع نباتات و حیوانات را ابتدای نیست
و در هر بزرگی نباتیت مدتی و در هر یکی از آن نباتات مدتی بزرگتر است و نبات
و انجم جز آن و همچنین در هر جزو ثومیه ای از جراثیم حیوانات حیوانیت پوشیده
در حالت کمال خلقت و در هر یکی از آن حیوانات نباتی جراثیم است مخفی و
بکذا الی غیر النهایه و ازین غافل شدند که لازم می آید برین قول وجود مطلق
غیر متناهی در مقدار متناهی

و جماعتی اعتقاد کردند که سلسله انواع نباتات و حیوانات قدم است
چنانچه نظامات و هیأت علویات و حقیقات قدیم نباشند و لکن جراثیم
نباتات و حیوانات ازلی نیست بلکه هر فردی از آنها از آنها بمنزله قالب
است از برای تکون جراثیمیکه مشابه و مشاکل خود بوده باشد و ازین فاضل
شدند که با حیوانات ناقصه الاعضاء است که از آنها حیوان تام انخلقه
بوجود می آید

و شریزه ای که از اینج اجمال بیان کرده گفتند که انواع نباتات
و حیوانات بمرد و زمان و تناسلی و هور از صورتی بصورتی متبدل میشوند بدین

صورت حالیه رسیده است و این همان از ابقور که اتباع دیو جان
 کلبی میباشد بطور رسید و او گفت که انسان او لا مثل خنیر را پرازمو بوده
 و رفته رفته بدین نهایت حسنه درآمده است و هیچ طبعی بدین معنی قاعده
 نکرده که چرا باید مرور زمان علت تبدل صور گردد و متاخرین این گروه یعنی
 یخربها چون دیدند که علم ثلوثیو جیایفی طبعات الارض ابطال کرد قول
 بعد متناهی سلسله انواع را لهذا ازین قول نکول کرده پس از آن اختلاف
 کردند اولاد تکون جراثیم انواع نباتات و حیوانات طایفهئی گفتند که
 جمیع جراثیم انواع در آنوقت تکون یافت که التهاب کره زمین روی بقصان
 نهاد و اکنون بچو جبرئیل میگویند نمی شود

و بعضی گفتند که اکنون هم تکون جراثیم میشود خصوصا در خط استواء
 بهجت اشتداد حرارت و هر دوی این طایفه عاجز شدند از بیان اسباب
 حیات این جراثیم چه حیات آنها نباتات نباتیه بوده باشد و چه بحیات حیوانیه
 خصوصا در وقتیکه ملاحظه کردند که حیات قاعداست در بایط آن جراثیم و
 موجب التام آنهاست و اوست که اجزاء غیر حیه را تغذیه حتی و زنده می
 داند و هر وقتیکه در حیات نقصانی شود در تماسک و تجاذب آن بایط
 همین وسعتی روی میدهد و معشری چنان خیال شد که این جراثیم باین
 رصین انفصال از کره افتاب بوده است و این بسیار عجیب است زیرا
 که آنها میگویند که زمین در آن هنگام قطعی بود و از آن پس حکویه شد
 و آن جراثیم و پز وها محرق نگردید و اجزاء آنها از یکدیگر متلاشی نشد

و تأیید این جماعت متاخرین بخیر یا بیخی با دو تین اختلاف کردند در تحول آن
جراثیم از حالت نقص کمال و از عالم نامتناهی بدین صورت و هیات

۱. متقن محکم

برخی برین رفتند که هر نوعی را جراثیمی است مخصوص و آن جراثیم مقتضای
طبیعت خویش حرکت نموده و اجزاء غیر حیه را بتغذیه جزو خود کرده لباس نوع
خویشین جلوه گر میشود و ازین تغافل و رزیدند که در تحلیل کیمیاوی هیچ شایسته
در میان نطفه انسان و نطفه گاو و خرسید نمی شود و در هیچک از نطفه های
آنها زیادتی و نقصانی در عناصر بسیط نیست پس اختصاص و امتیاز
از کجا آمد

صنفی بر این فترادند که جراثیم جمیع انواع خصوصاً حیوانات مساویست
و هیچ فرقی و تفاوتی در آنها نیست و انواع را نیز امتیاز جوهری حقیقی نمیشد
و لهذا گفتند که آن جراثیم مقتضای زمان و مکان بر حسب حاجات
و ضرورات و بموجب قوا سر خارجیه منتقل میگردد و از نوعی نوعی دیگر و
متحول میشود از صورتی بصورتی آخری و سید این طایفه دارون میباشد
و او کتانی تألیف کرده در و پان میکند که اصل انسان میمون بود و رفته
رفته در قرون بتالیه سبب و داعی و بواعث خارجیه از صورت میمونی
تبدیل و تغییر یافته به برنخ از آن او تان رسیده و از آن صورت منتقل
گردیده با قول درجه انسانی با پناه که جنس یام یام و سائر نوج بوده باشد
پس از آن بعضی از افراد انسان عروج نموده بر افق اعلا از افق زنگنه استقام

کزید و آن افق انسان قوفاسی است و بر حسب زعم این شخص ممکن است که بعد از
مرور قرون و کبر و دهور پشاپیل گردد و فیل با تدریج پشه شود و
و اگر از او پرسیده شود .

که انواع درختها و نباتاتیکه در پشته و جنگلهای هندوستان از قدیم الایام بوده
و در یک بقعه از زمین پای در گل و بیک آب و هوای تربیت میشود و چه سبب آنها
در بنیه و طول و اوراق و از بار و ثمار و طعم و عطر مختلف میباشد و چه
و باعث خارجیه در آنها تاثیر کرده است با وحدت آب و هوا و مکان البته
بغیر از تجزیه خیزی دیگر اظهار خواهد کرد

و اگر گفته شود ادراک ما همان بنجره اترال و بحر کنستان با اشتراک آنها دراء
پل و مشرب و تسابن آنها در یک جولان گاه چرا اشکال و هیئات آنها مختلف
گردیده است بجز زبان خوانیدن چه جواب خواهد داد

پس همین اگر سوال شود از اوجیوانات مختلفه بصور و القوامیکه در یک منطقه
یباشد و طبیعت آنها در سائر مناطق متعسر است و یا از خشرات نباتات مختلفه و
و التریب ایکه قدرت بر قطع مسافات بعیده ندارد و سواهی بخت چه علتی است که
یکه اگر بدو گفته شود که آن جمجم

ما قصه منطقه فاقه اشعور را که راه نمائی نموده با تحصیل این اعضاء و جوارح
ظاهره و باطنیه متفقه و محکمه ایکه حکما از آلهای اتفاق و احکام آنها عاجز و ارباب
فیسیولوجیا از تعداد منافع و فوائد آنها قاصر مانده اند و حیثیاج و نیاز مندی
کورو اعمی چه گونه چنین مرشد کامل و راهبر داناکر دید جراثیم را بسوی جمیع این

کلمات صورتیه و معنویه البته تا ابد الابدین سراز در یابی حیرت بدرنگ

کر د ۴۷

و این چاره را فقط مشابهت و مجاملت ناقصه یکمیه انسان و میمون است
در بادیه خرافات انداخته است و برای تسلیه قلب خود بواهیاتی خند شک

منوده است

کمی آنکه اسبهای سبیریا و بلاد روسیه موی آنها بیشتر است از اسبهای سیکه در
بلاد عربیه تولید میابد و سبب این حاجت و عدم حاجت قرار داده است
و حال آنکه علت این بعینه همان علت کثرت نباتات و قلت آنها است در
بقعه واحده در سین مختلفه بر حسب بسیاری امطار و فور میاه و کمی آنها و همان
علت نخافت و لاغری سگان بلاد حاره و بنمن و فربسی باشد که کان بلاد
بارده است بسبب کثرت تحلیل و قلت آن

و دیگر آنکه اور وایت میکنند که جماعتی دهنهای سکهای خود را میبریند و چون
چند قرن برین مواظبت کردند پس از آن سکهای آنها خلطه بی ذم نمیدان گرفت
و گویا میکوید چون قبیض نماید طبیعت نیز از دادن آن سر باز زد و این چاره
اقتضی دگر بوده است از استماع این خبر که عربها و عبریه از چندین هزار است
که خنان میکنند و با وجود این یکی از آنها هم تا کنون محقون زائیده نشدست
و بعضی دیگر از متاخرین این نادین

یعنی بخریها چون بر مفاسد اقوال اسلاف خود مطلع شدند از آراء آنها بقرض
منوده طرز جدیدی پیش گرفتند و گفتند ممکن نیست که ماده غیر شاعره علت و

موجب این نظایات متقنه و هیات محکم و اشکال انقیه و صور حسیه عجیبه گردد
 و لهذا برین ذاهب شدند که باعث و سبب این انتظامات علویه و سفلیه
 و مقتضی تمامی این صور مختلفه چه خیر است مابین فرس و نتیجانش
 یعنی ماده و قوه و ادراک و چنین گمان کردند که ماده بسبب قوتیکه درومی
 باشد و بدست یاری شعور و ادراک خود خویشتن را بدین اشکال و هیات
 محکم جلوه داده و میدهد و هرگاهیکه بصور اجساد حیه متلبس میشود چنین
 اجساد حیه نباتیه بوده باشد و چه حیوانیه برای حفظ نوع و شخص مراعات
 آلات و جوارح را بنماید و ملاحظه از مننه و اکمنه و فصول را میکند و چون
 یسمان باطل پوشیده است ازین غافل شدند که اعتقاد خود این جماعت
 بسائر متاخرین مادیین به ترکیب اجسام از اجزاء ذمیر طبعیه این اصلا
 به بنزار جد و جبد بدست آورده اند و بدان دل خویشتن را راضی ساخته اند

فحش و بلا فایده می سازد

زیرا آنکه هر جزء ذمیر طبعی را درین تن حکام قوه ایست خاصه و شعوریت
 خاص بهیت آنکه ممکن نیست قیام غرض واحد بوجدت شخصیه بر و محل

و چون چنین نباشد

پس از اینها سوال کرده میگویم این اجزاء منفصله منتشره از یک مقاصد
 دیگر آگاه شدند و کدام آلت تفهیم مطالب خویشتن نمودند و در کدام مجلس
 پارلمان و محفل سنات مشورت کردند از برای تشکیل این کلمات انقیه
 عجیبه و این اجزاء متفرقه چگونه دانستند که اگر در حقه عصفوری باشند باید

باید آنجا بنیت مرغ وانه خوار برآیند و منقار و حوصله را بدان گونه تشکیل
نمایند که زبیت آن را شاید اگر در پخته شایین و عخابی باشند باید
منقار و مخالب او را چنان نمایند که بکار شکار کردن بناید و از کجی نشینند
قبل از وقوع که این پرندگه گوشت خوار خواهد شد و در وقتیکه در مشیت
بوده بصورت بچه سکی آوده تشکیل و متصور شدند بچگونه فهمید پیش از
از حصول که این بچه سکت فیما بعد استن خواهد شد و بجهای متقدور
در دفعه واحده خواهد آورد پس باید از برای اولستمانهای متعدد و انشاء
کرد و این اجزاء متلاشیه بچگونه تعقل کردند که حیوانات در زیت خود
متماجد قلب در به و کبد دفع و مخ و سایر اعضا و جوارح و البته این
گروه پس از شنیدن این سوالات سر بحر حیرت فرو برده هیچ جواب نمیدادند
داد که آنکه چشم عقل را گور کرده بگویند که هر یک از این اجزاء و ذمیر طبیعت
عالم است بجمع ماکان و مایکون و تمام جزائیکه در عالم وجود است چه
در عالم علوی بوده باشد و چه در عالم سفلی و از آن است که هر یک از اینها
حرکات خود را بر وفق حرکات اجزاء دیگر کرده تا آنکه خلاف نظام عمل
نشود و بدین سبب عالم بر یک نظام و بر یک تیره واحد قائم و دائم است
پس در نیوقت من خواهم گفت اولاً لازم نیاید برین قول که در این بعد
صغیر جزء و ذمیر ایسی که بکلیت کسب هم بنظر نیاید ابعاد و غیر متناهی بوده
باشد زیرا آنکه هر صورت علمیه ای که در ماده ای از مواد مرتسم گردد لا محاله جز
از بعد آن را فرا خواهد گرفت و صورت علمیه آن جزء یا برین را می فاسد غیر

قناهی است پس باید در آن حسنه قناهی ابعاد غیر قناهییه بوده باشد

این سبب است عقل باطل است

و ثانیاً چون حسنه و مقیر طبیعیه چنین شاعر و عالمند پس چرا کمونات خود
که عبارت از نفس آنها میباشد کمال خود نمیرسانند و چرا در خوشترین احوال
در دو وجه و اتم غنیانند و چه سبب است که ادراک انسان و سایر حیوانات
که عین ادراک همان حسنه است برین قول از اکتناه حال خود عاجز و
در حفظ حیات خویش قاصر است و عجب تر این است که متأخرین
مادنین با همه خرافات باز در بعضی امور حیران مانده اند نتوانستند هیچک
از مبانی و اصول فاسده خود چه طبع بوده باشد چه شعور منطقی گردانند
زیرا آنکه دیدند که باره فی از کمونات مختلفه احوال را چون تحلیل می کنند
قناصرتیه آنها یکست لذا بعد از مجموع این خسریات راجحاً غلب
برین قائل شدند که اجزاء و مقیر طبیعیه را شکالیت مختلف و بر حسب
خلاف و ضاع آن حسنه و مختلفه شکل با یکدیگر آثار متباینه بر آنها مرتب

می شود

باجمله این ده مذهب مذہب آن گروه است که انکار غنیانند الوهیت را
مائل بوجود صانع تعالی نیستند و این گروه چه در عرف خود و آنها چه در عرف
متألهین و دین و طبیعین و دهرین نامیده شدند و اگر سخاوی بگویند خیر یا
و ما توریسمها و ما تهریسها و ما فیما بعد رساله فی در تفصیل مذہب اینها
خواهیم نوشت و فناء اصول این گروه را بر این عقلیه ظاهر و آشکار خواهیم

نمود و چنان گمان نشود که مقصود با اعراض برین پایو یا یعنی جلیو سهای
 پهلوان پنبه هندوستان خواهد بود هاشا زیرا آنکه پنبه از حقی و انبسی از علم
 و دانش و معرفت نیست بلکه برهیم از انسانیت ندارند و البته این گونه
 اشخاص نه قابل سئوالند و نه قابل جواب و نه قابل خطاب و اگر قاضی
 هم در آنها بوده باشد نیست که اگر کسی بخواد تبار و یا تماشای کثرتی
 اعم منه بعمل آورد در آنوقت بکار نیانید بلکه غرض اصلی بیان واقع کشف
 حقیقت و اظهار حق خواهد بود

و اما الان میگویم فقط مفاسد که از کرده ما دین یعنی پیرها در عالم نیست
 و افسوس است و مضار که از تعلیمات ایشان بهیئت اجتماعیه رسیده است
 بیان کنم و فضیلت و فزایا و منافع او بیان را خصوصاً دیانت اسلامیه
 توضیح و تبیین نمائیم

پس میگویم ما دین یعنی پیرها در اجبال و اتم کمال متعدد و بصورتها
 و بنیات گوناگون و با سامی مختلفه ظهور و بروز نموده اند گاهی خود را بهم
 حکیم ظاهر ساخته اند و زمانی به پیریه زلف ظلم و دافع جور جلوه کرده اند و
 وقتی بلای عالم الاکسار و کاشف الرمز و المحتانی و صاحب علم این
 قدم در میدان نهاده اند و همنگامی او عا کرده اند که مقصود از رفع خرافات
 و تنویر عقول اعم است و آیامی بصورت محبت خیر و حامی معارف خیر خواه
 به کارگان برانده اند و ساقی از جوی حسبری مقاصد فاسده خود دعوی بپا
 زده اند و چون سایر انبیا که به دگاه گاهی هم خود را موبد و عذاب و خیر خواهانند

هر چیل که یافت شدند و در هر قوم که پیدا شدند و در هر امت که ظاهر شدند و
بر لباس و بر اسم که برآمدند بسبب مبادی فاسده و اصول باطله و تعلیمات مضره
و آزار مملکه و اقوال نمیه خود با موجب زوال آن چیل و باعث انحلال اقوام
و علت فناء آن امت گردیدند و هیئت اجتماعیه آن اعم را اعدام نموده و احاد
آنها را متفرق کردند

زیر آنکه انسان غلوم جنول و این مخلوق ختو ن پر حرص خون خوار بسبب دین
در صدر اتول عقاید و خصایل خبیثه حاصل شده بود که اعم و قبال آن عقاید و
خصایل بطور اثر از آباء و اجداد خود فرا گرفته بدینا تعدیل اخلاق بخیرش
می نمودند و از شر و فساد که برهم زنده هیئت اجتماعیه است اجتناب می
کردند و از نتایج آنها عقول خوشتن را بعمار فیکه سبب سعادت و هاس نیست
است متور می ساختند و بدین جهت آنها را نوعی قوام و ثبات حاصل میشد
و این طایفه نخبه در هر امتی که ظهور میکرد در ابطال آن عقاید و افساد آن خصلها
میکوشید و از آن خلل در ارکان هیئت اجتماعیه آن امت راه یافته روی به
تلاشی نمیداد تا آنکه بالمره مضحل گردد چنانچه اکنون هم ره سپر همین طریق است
فاسده میباشند چنان این بهی و واضح این است که انسانها و از دیر زمان
بسبب ادیان سه عقاید و سه خصلت حاصل شده است که هر یک از آنها
یک هیئت یکین از برای قوام خل و پایداری هیئت اجتماعیه و اساسیت محکم
در نهیست و ترقیات اعم و قبال و موجبیت خصال از برای دفع شر و فیکه
بر باد و بیهوده شعوب است

نخستین آن عقاید ثلثه جلیله اعتقاد است بر نیکی انسان فرشته است بی
 و دوست اشرف مخلوقات دومی یقین است بد نیکی است او اشرف عالم است
 و بغیر از امت او همه بر باطل و بر ضلالت و سبی خرم است بد نیکی انسان
 و درین عالم آمده است از برای استحضال کمالات لائقه ای که با بنات متقل کرده
 بجای افضل و اعلی و اوسع و اتم ازین عالم تنگ و تاریک که فی الحقیقه بیگانه است

الاحزان را شایان است

و غفلت نباید ورزید از تاثیرات عظیمه این عقاید ثلثه در بنیت اجتماعیه و دنیا
 جلیله آنها در بدیت و فوائد کثیره هر یکی در انتظامات و روابط مهم و ثمرات
 جمیده هر واحدی از آنها در بقا و نوع انسانی و زیست افراد آن با کلیه کیر و پیر
 مسامت و موافقت و تنازع حسنه هر فردی از آنها در ترقیات ملل و
 کمالات عقلیه و نفسیه

جهت آنکه هر اعتقاد را باید به خواص و لوازمیست که مستعمل است انفعال
 آنها از و یکی از لوازم حقا و نهان بر آنکه نوع او اشرف مخلوقات است
 که او قسما استکشاف و استنباط خواهد کرد از خصلتهای بیست و تنفر خواهد نمود
 از صفات حیوانیه و جمیع دینی نیست که هر قدر این اعتقاد محکم تر گردد آن
 استکشاف اشده خواهد پذیرفت و هر قدر آن استکشاف قوت گیرد و ترقی
 آن انسان در عالم عقلی زیاده خواهد شد و بمقدار ترقی در عالم عقلی صعود خواهد
 دوست در مدارج بدیت تا آنکه یکی از ارباب مدینه فاضله شده و زیست آن
 با برادران خود که بدین پایه رسیده است بر اساس محبت و حکمت و

و عدالت نناده شود و این نهایت مراد حکماست و نهایت سعادت نیست
 در دنیا پس این اعتقاد بزرگترین راد عیست انسان را از نیکیه زمیت کخذ در جهان
 چون خزان وحشی و کاهان دشتی و قیض نماید درین عالم چون بهائیم بیا ماننا
 دراضی کرد و بزنده کافی افحام و چهار پایان که قدرت بردن مضار و الاثم
 و استقام ندارد و طرقتی حفظ حیات خود را چنانچه باید داند و همه عمر را بخت
 و دشت و خوف گذراند و شرک ترین زاجر میت اخوان انسانی را از نیکیه
 دیگر می راجون انسود کاسره و آداب ضاریه و کلاب عتوره پاره پاره نماید
 و عظیم ترین با نعیت از مشابعت و فاعلت حیوانات در صفات خسیه دنیه
 و نیکوترین ساقیت بومی حرکات فکریه و استعمال قوای عقلیه و موثرترین
 سلب است از برای تندب نفوس از دمن روان غور کن اگر قومی و قبیله ایا
 این گونه اعتقاد نباشد بلکه با فصد ادا آن را چنان عقیده باشد که انسان
 مثل سایر حیوانات بلکه ستر از آنهاست چه قدر دنیا یا و ردائل از آنها سر خواهد
 زد و چه مشرارتها از ایشان بطور خواهد پیوست و نفوس آنها چه قدست
 و دنی خواهد شد و عقول ایشان را چگونه و قوف حاصل شده از حرکات فکریه
 باز خواهد ماند

یکی از خواص یقین بر نیکیه امت او افضل اعم است و بغیر آن همه بر باطل اندیش
 که لا محاله صاحب این عقیده در صد مبارات و مجارات و همسری سائر هم
 خواهد بکشد و در میدان فضائل با آنها مسابقت خواهد نمود بلکه در جمیع مزایای
 انسانیست چه مزایای عقلیه بوده باشد و چه مزایای فقیه و چه مزایای در معیت

برتری و فوقیت بر سایر اقوام را طلب خواهد کرد و هرگز بخطا و خست و
 دمانت و فرومایگی خود و امت خویش را رضی نخواهد شد و هیچ شرف و عزت و
 برومندی و سعادت و رفاهیت ایرا از برای قوم پیکانه نمی خواهد دید که آنکه
 اعلی و افضل از آنرا بحیثیت قوم خود خواهد خواست چونکه بسبب این اعتقاد خود را
 و قوم خویش را احق و الباقی و سزاوارتر میداند بجمع اموریکه در عالم انسانی
 فضیلت و عزت و شرف شمرده میشود و اگر از تو اسیر خارجیه قوم آنرا بخواهد
 در یکی از مزایا فضائل انسانیت دست داده باشد هرگز قلب او را راحت قرار
 حاصل نمی شود بلکه همیشه تا عمر دارد در علاج آن خواهد کوشید پس این عقیده
 افضل ترین سبب است از برای تساقی فهم و درمیت و بزرگترین علت است
 بحجت طلب علوم و معارف و صیایح و حکم ترین موجب است از برای سعی
 احم در استحصال دعاوی علو کلمه و بواعث شرف تدبیر نما اگر قتی از مل را
 این یقین نباشد چه قدر بطاء حاصل خواهد شد در حرکت احاد آن بسوی
 فضائل و چه قدر فتور در بهجت آنها پدید خواهد گردید و چنانکه از به فرومایه
 کی و چارگی آن امت را فوا خواهد گرفت و چگونه در عبودیت و ذل و خوار
 خواهد ماند خصوصاً اگر خود را ستر از سایر مل بداند چون قوم دهر و مانگ -
 و کی از نقضیات جزم

بدینکه انسان درین عالم آمده است از برای استحصال کمالات تا بیک منزل
 گردد بعالی اوسع و اعلی نیست که چون این اعتقاد کسی را دست دهد برینج
 ضرورت و لزوم صاحب آن عقیده هر وقتی سعی خواهد نمود در ترنمین

و توفیر عقل خود بمجاهد حق و علوم صدقه و خرد خویش را عاقل خواهد گذاشت
و آنچه در دود و دیمه گذاشته شده باشد از قوای فحار و شاعر عالیله و خواص
جلیله همه را با جهنم و تمام از کون بحال هم پیر و بر آورده بر منصفه بشود جلوه خواهد
داد و در جمیع از مننه حیات خود از برای تنذیب نفس خویش از صفات
رذیله کوشش خواهد نمود و در تعذیل و تقویم ملکات آن کوتاهی نخواهد فرمود
و علی الدوام اجتهاد خواهد کرد که اموال را از طریق لایق و ستر و وار به دست
آورد نه از مسالک دروغ و غلوئی و حیل و بازی و خیانت و خدعه کاری و رشوت
خواری و متلق کلبی و بدان هر یک لایق و زمینه است صرف نماید نه بر باطل
پس این عقیده بهترین داعی است بسوی تقیت ای که اساس آن بر تعارف
حق و اخلاق منته به میباشد و نیکوترین مقتضایست از برای قوام هیئت جمعی
ای که عماد آن معرفت هر شخص است حقوق خود را و سلوک اوست بر صراط
مستقیم عدالت و قوی ترین باعث است بجهت رد ابطالم ای که بنیانها بر
مراعات حدود و معاملات است از روی راستی و صداقت و کزیده ترین
سبب است از برای سالمیت و موافقت اصناف انسانها بجهت آنکه مسالمت
نمونه محبت و عدالت است و محبت و عدالت نتیجه جایاد و اخلاق پسندیده
میباشد و ادبست آن گمانه عقیده ای که انسانها از جمیع شرور باز میدارد و
از او بیای شقا و بدبختی را بخارا نجات داده در مدینه فاضله بر عرش سعادت
نشانند تصور کن اگر امتی را این عقیده نباشد چه قدر شقاق و نفاق و دروغ و کینه
و حیل و بازی و رشوت خواری در میان آن امت شیوع خواهد گرفت و طغیان

عرض و آرزو و قدرت و تمیال و ابطال حقوق و مجادله و محاکمه شدت خواهد پذیرفت و بجهت مقدار تماد و در استحصال معارف و سنت خواهد داد و اما آن خصائل ثلثه ای که بسبب ادیان از دیر زمان در فهم و شعوب حاصل شده است یکی از آنها خصلت حیا است و آن انفعال نفس است از تیان بلکه موجب قنوع و تسبیح بوده باشد و تا اثر اوست از تلبس بجا اینکه در عالم انسا نقص شمرده شود و باید دانست که تاثیر این خصلت در نظام هیئت جماعیه و کج نفوس از ارتکاب افعال شنیعه و بحال قبیحه از صد با قانون و هزار با محاسب و هزار با پولیس بیشتر است زیرا آنکه چون حیا نباشد و نفس در دایره مذلت و سفله کی قدم بندد کدام حد و کدام جزو ان را منع تواند کرد و ملافا که موجب فساد هیئت اجتماعیه است سوای قتل و این هم نشاید که چون سخن جزاء هر عمل قبیحی قتل قرار داده شود و این صفت ملازم شرف نفس است و انفعاک که یکی از دیگر نشاید و شرف نفس ملازم نظام سلسله معاملات است و اساس درستی پانها و استواری عهود است و مایه اعتبار انسان است در قول و عمل و این شیمه هین شیمه نخوت و غیرت است که بسبب اختلاف حیثیات بدو اسم نامیده شده است و نخوت و غیرت موجب حقیقی ترقی اعم و شعوب و قبایل است در علوم معارف و جاه و شوکت و عظمت و غنی و ثروت و اگر اعتنی را غیرت و نخوت نه بوده باشد هیچ وقت از برای آن ترقی حاصل نخواهد شد بلکه همیشه در خست و دوامت و ذل و کج و عیوب خواهد ماند و این ملکه یعنی لکه چهار ششمه منکافات و اجتماعات و معاشرت

انسانیت است چو که اختلاف در میان جمعی صورت نه بیند و مگر حفظ حدود
 و حفظ حدود هرگز حاصل نشود مگر بدین مگر شرفیه و این سنجیه است که نهان با
 با دایره مزین بسیار دانه افعال نتیجه حیوانات دور نماید و بتعادل و تعویض
 حرکات و سکناات دعوت میکند و بدو انسان از سایر حیوانات استیلا یافته
 باز دایره بهیئت بیرون میند و این آن گانه خلق است که قش برهمه ری با
 فضائل میکند و از تقایص منع میاید و نمیکند و انسانها را که بجهل و نادانی و ذلت
 و سفلی را راضی شوند و این همان غله است که تحقق و پایداری امانت و صدقت
 بدو زن او ممکن نشود و این نخستین و صغیست که معلوم و مرتبی و واضح بدست یابی
 این مبکاسم اخلاق و فضائل صودی و معنوی و شرف ظاهری و باطنی دعوت
 میکند آیا ملاحظه نمی کنی هرگاه استاده خواهد که شاکر و خود را بغضیستی خواهد او را
 مخاطب ساخته میکوید شرم و حیاء نمی کنی از نیکه قرین تو در فضیلت از تو پیشی
 گرفته است و اگر این خصلت نباشد نه تو بخ را اثری بود و نه تسلیع را اثری و نه
 دعوت را فایده ای پس معلوم شد که این سنجیه اصل همه خوبها و اساس همه
 فضائل و موجب همه ترقیات بوده است و میباشد فکر کن اگر این صفت در
 تو می نباشد چه قدر خیانت و درد و غلوی در میان احاد و آن فاش خواهد شد
 و چه اندازه افعال بد و شنیعه و اعمال نتیجه قبیله جزا از آنها سر خواهد زد و
 چه مقدار سفلی کی و دناست و ذلت و شمر است اخلاق ایشان را فدا خواهد
 گرفت و چه گونه حیوانیت و بهیئت بر آنها غلبه خواهد کرد و دومی امانت است
 و مطهر است هر شخصی را که بقاء نوع انسانی و زیست آن در دنیایم موقوف بر

معاملات و مبادله اعمال است و روح و جان معاملات و مبادله اعمال است
 . است و چون امانت در میان نباشد معاملات از یک سیمیه ورشته مبادله
 اعمال بریده خواهد گردید و در وقتیکه نظام معاملات پاره پاره شود هرگز
 انسان را درین جهان بقاء و زیست ممکن نباشد و نیز فایست و آسایش هم
 و شعوب و نظام معیشت آنها صورت وقوع نمی پذیرد و کربک نوعی از
 انواع حکومت چه حکومت جمهوری بوده باشد چه حکومت مشروط و چه
 مطلقه و حکومت بجمع انواعش مکمل و متحقق نمیکرد و پایدار نمی شود مگر چنان
 که بصفت خراس متصف شده در حد و بلاد منع تعذیات اجانب را نمایند
 و در داخل مملکت در قطع و قمع مخالفین و فاکین و قطاع طریق و سراق کشتند
 و بکرواهی که بشریعت دانا بوده باشند و قوانین و نظامات دول و اهرام را
 بدانند و بر منصفه حکم و قضا از برای فصل و عادی حقوقیه و جاریه نشسته
 رفع خصومات را نمایند و با شخصیکه ضرایب و جبایات را بر وفق قانون
 حکومت از عموم امالی جمع نموده در خزانه حکومت که فی الحقیقه خزینه عموم
 رعایا است حفظ نمایند و کمبانی که آن اموال در خزانه را بر سبیل قهصاد در میان
 عمومیه امالی چون بناء مدارس و مکاتب و نهاده قنات و طرق و بنیاد
 و اصلاحات صرف کنند و معاشات مستخدمین ملت را به خراس بوده باشد
 و چه قصاصات و چه غیر آنها چنانچه مقرر است بربانند و او مگرون این
 جماعتی چهارگانند که ارکان اربعه حکومت را نمایند خدای تعالی خود را
 بنوعیکه فساد بر اساس حکومت را دنیا به موقوف است بر خصلت امانت

و اگر امانت در آنها نباشد راحت و آسایش از جمیع احوال و رفقت منسلب گردیده
 حقوقها با تمام باطل خواهد شد و قتل و نهب فاش خواهد گردید و راهبانی
 تجارت بسته و ابواب ایمن و فاقه بر روی مالی کشوده و خزانه حکومت حاکم
 و طریق نجات برو بسته خواهد شد و البته هر قومیکه بدین گونه حکومت خائنانه
 امنیه اداره شود یا بالمره مضلل و یا بدست اجانب اسیر افتاده مزارت عبودیت
 از مزارت از مزارت انحلال و زوال خواهد چشید و همچنین نظام است که
 قومی بر سایر اقوام و نفوذ کلمه آن بر هرگز صورت وقوع نخواهد پذیرفت
 آن که احاد آن قوم بایکدی گریزان متحد و ملتمس گردیده باشند که بمنزله
 واحد شمرده شوند و این گونه اتحاد بدون وصف امانت از صلبه قیامت
 هویدا گردید که خصلت امانت قوام بقای انسان و مقوم اساس حکومت
 و راحت و امنیت بدون او حاصل نشود و سلطه و عظمت و علو کلمه
 غیر از صورت بند و روح و جسد عدالت همین نتیجه است و تبصر
 نما اگر امتی از این صفت نباشد چه مصائب و بلاها و آفات احاد آن را
 فرا خواهد گرفت و چنان فقر و فاقه و بچا بکی ایشانرا احاطه خواهد کرد
 و عاقبت چگونه مضلل و نابود خواهد شد و سستی از ان و صاف
 صداقت و راستی است پوشیده نمائند که حاجات انسانیه بسیار و
 ضرورات معیشت آن پشمار است و شایانیکه بدانها رفع حاجتهای
 خود را نمایند و همیشه باینکه بواسطه آنها ضرورت خویش را دفع میازد
 هر یکی در جمعی در زیر پرده خاخریده و هر واحدی در ناحیه بی در پس حجاب

مستوری از دوا گزیده و پادامن بی نام و نشانی کشیده است و همچنین مخفی
 بنا شد که هزارها مصائب و هزارها بلاها و هزارها رزیا و هزارها آفات در
 هر زوئی از زوایای عالم کمین گرفته و تیر جان کاه بقصد پاک نهادن در
 کمان آذدار و حرکات زمانه نناده است و انسان را با عانت این جوهر غم
 ضعیفه خود هرگز نمیرنود که بر جمیع موارد منافع مطلع گشته دفع ضررات
 خویش را نماید و یا آنکه بر کمین کاههای بلا یا آگاهی یافته در صیانت و جویندگی
 کوشد که از آفات انسانی از برای جلب منافع بیجا محتاج استعانت از
 مشاعر سائر مشارکین در نوع و طلب هدایت نمودن از انسانا آنکه بسبب راه
 بری و دلالت ایشان بقدر امکان از بعضی از گزند ها رسته مقیاری را لازم
 معیشت خویش را دست آورد و این استعانت هرگز مفید نخواهد افتاد مگر از آنکه
 صفت صداقت زیر آنکه کاذب قریب را بعید و بعید را قریب و ناموده را فاع
 بصورت مضر و مضر را بصورت نافع جلوه خواهد داد پس صفت صداقت
 رکن رکین پاداری نوع انسان است و جل متین بنیت اجتماعی ثوابست
 و هیچ اجتماعی بدون او صورت نه بندد و چه اجتماع منزلی بوده باشد و
 اجتماع دینی خویش کن اگر که و بی رصداقت نباشد چه قدر شقا و بد بختی
 ایشان را دست خواهد داد و چه گونه سلسله نظام آنها گسسته خواهد شد و چه
 به پریشانی مبتلی خواهند گردید

و این سنگران الوهیت یعنی پادار هر زمان که پیدا شدند و در هر آنست که ظهور
 نموده مقصود اصلی و مراد حقیقی ایشان این بود که بواسطه مبادی فاسده و جمل

باطل خود آن قصر مدّس الشّکل سعادت انسانیه را که عبارت از آن عقاید
 شریفه و آن خصایل جلیله است کانه بوده باشد از پنج براندازند و در پای
 شقاوت و بدبختی را بروی این چاره نهان بکشایند و از عرش مدّیت
 اش فرو و آورده بر خاک مذلت و خسّیت و حیوانیت اش بنشانند زیرا که
 بنیاد تعلیمات خود را اولاً برین نهادند که جمیع ادیان باطل و از جمله وهابیت
 و حلیات انسانست پس نشاید قتی را که بواسطه دین و کیش از برای خویش
 رفت و حقیقتی بر سایر اهل اثبات کند پس ازین تعلیم فاسد که موجب فتنه
 و سبب بطاء در حرکات انسان است بسوی معالی چنانچه پیش گذارش
 است گفتند که انسان چون دیگر حیوانات است و او را مرتبتی بر بجهانم
 است بلکه خلقه و فطره از غالب آنها خفیس تر و پست تر میباشد و
 بن قول در پای حیوانیت را بروی نهان بکشوند و ارتکاب افحال قبیحه
 مال بشعیر را بر مردمان سهل و آسان کردند و عیب درنده کی و اقراس را بر
 داشتند و سپس این بیان کردند که بغیر ازین حیات زندگانی دیگر مرتبت
 نهان چون نبوت است که در یسوع بر وید و در آسمان خشک شده بجا که عود
 بند و سعید آن شخص است که درین دار دنیا طاعت و مشتمیات بهیمة او را
 ست یاب کرد و بسبب این راجی باطل بازار عذر و خیانت و تر وید و فحشاء
 و اوج دادند و انسانها را بر ذلیل و خجالت دعوت نمودند و عظمای را از سیر
 بسوی کمالات و کشف حقایق باز داشتند و چون این طاعونها و آماج
 عالم انسانی یعنی پنج میادیدند که این تعلیمات فاسده در نفوس ارباب حیا

مؤثر خواهد افتاد و هرگز خداوندان شرم پا در وایزده حیوانیت نخواهند
 گذاشت و با بخت و اشتراک در مداخل و تنگ راختی نخواهند شد ازین جهت
 درازله حیا کوشیدن گرفتند و گفتند که صفت حیا از ضعف و نقص نفست
 و اگر نفسی قوی و کامل بوده باشد هرگز او را بشرم و حیا از چگونگی علی حاصل
 نخواهد شد پس اول واجب بر انسان آنست که درازله این صفت بگوشد تا آنکه
 کمال نفسی فائز گردد و بدین وسیع عقبات و موانع طریق حیوانیت را بشویند
 و سلوک سبیل بهتیت را که عبارت از اشتراک و اباحت بوده باشد بفریاد
 آسان گردند پوشیده نماید که موجب امانت و صداقت حقیقه دهر است
 یکی اعتقاد بر روز بازپسین و دیگری مکه حیا و ظاهر کردید که از جمله ارکان
 تعلیمات این گروه بخر بیا رفیع آن اعتقاد و ازاله آن مکه است پس تاثیر تعلیمات
 ایشان در اشاعه خیانت و کذب بیشتر است از تاثیر قول کسی که بغیر خیانت
 و کذب دعوت میکند زیرا آنکه چون موجب امانت و صداقت نیستی آن اعتقاد
 شریف و آن صفت جلیل در نفس بوده باشد هر وقت نوعی مقاومت باطل
 داعی خیانت و کذب خواهد کرد اگر چه مقاومت باضعف باشد و ازین جهت
 در تاثیر قول او اندکی ضعف حاصل شده گاه گاهی صاحب آن عقیده و دارای
 آن صفت از خیانت و کذب اجتناب خواهد نمود بخلاف آنکه اصل موجب از
 لوح نفس سرده گردد و چون درین هنگام هیچ باعث و داعی از برای اجتناب
 باقی نخواهد ماند علاوه برین چون این گروه بنابر مذکور در اباحت و اشتراک
 گذاشته اند و جمیع مشتهیات را حق شایع ندانسته اند و خصایص را تمییز

اقتصاد با نداشتن اندیشه و دگرخواه شدن دیگر محلی و جایی از برای خیانت
 نمی خواهد ماند بجهت آنکه اگر شخصی از برای استیصال حق مشاع خود حلیه بی را
 ثبت ساز کند آن خیانت نخواهد بود و همچنین اگر دروغی را وسیله سازد کذب
 هیچ شکرده نمی شود پس معلوم شد که تعلیمات این گروه موجب همه خیانتها
 و دروغهاست و سبب همه شرور و زائل و دنیا با و خیانت است و لا محاله اگر
 این گونه امور در امتی فاش گردد مضمحل و نابود خواهد گردید و از آن چه کفایت نمی بخشد
 هر شد که این طایفه چگونه سبب هلاک و دمار اعم و قبال و شعوب میگرددند
 الا این شیوه اسم کویم که انیکر و بزرگترین دشمنان انسان بوده و هستند
 بر عزم اصلا حیکه در محلیه پراخیل نیای ایشان مرثم شده است میگویند و گویند
 است که آتش فساد می افروخته خانمان این نوع چهاره را سوخته اسم او را
 رلوح وجود بر اندازند چونکه هر کسی را هویدا است که بقا افراد انسان درین
 جهان از روی ضرورت موقوف است بر صیای و حرف چندیکه در شرف و
 غنست و سهولت و دشواری متفاوت میباشد و غایت نفی و نهایت مقصود
 این جماعت این است که همه انسانها در جمیع مشتهیات و ملاذ مشترک شده
 اختصاص و امتیاز از میان برداشته شود و یکپس را افزونی و برتری در هیچ
 چیز بر دیگری نباشد و کلی در نهایت تساوی با هم بسر برند و چون چنین شود
 البته هر شخصی از ارتکاب اعمال شاقه خصیه سر باز زده امر محبت مطلق و ملا
 معاملات و مبادله او را عمال از حرکت باز خواهد داشت و عاقبت الامر این نوع
 صیغف روی بودی هلاکت آورده کلیه زائل خواهد شد بلی نتیجه اصلاح

ارباب بالیو لباس ازین خواهد بود و اگر فرض محال کنیم که تئیس انسانین
 در رتبه شنیعه ممکن باشد باید دانست که بلاشبک جمیع محاسن و زینتها و تعلیمات
 او بر باد فانی همه کمالات ظاهریه و باطنیه و ترقیات صورتیه و مصنوعیه
 و علوم و معارف و صنایعش نیست و نابود خواهد گردید و گرتی مجد و فخرش
 سرنگون گشته در بادیه وحشت چون سایر حیوانات با هزار آلام و اسقام
 در غایت خوف و بیم بسر خواهد برد و بجهت آنکه علت حقیقیه همه مزایای بنیان
 حب اختصاص و تمییز است و چون اختصاص و تمییز برداشته
 شود نفسها از حرکت بسوی محالی باز پستاده و عقلها در آلتناهیات حقایق پناه
 و استکشاف دقائق امور بتنادن و در زیده انسانها چون بهائیم و شنی دین
 جهان زندگانی خواهند کرد اگر ممکن باشد و لکن هیات حیات و...

معلوم باد که غیر بیا طرق

چند را از برای نشر تعلیمات مفیدانه خویشتن اختیار کردند چنانچه در وقت
 امنیت و خوشی همه مبادی و مقاصد خود را بجایت تصریح و نهایت پناه
 بعالم آشکار نمودند و در زمان بیم و خوف تدبیر و اجاب شمرده طریق
 اشاره و کنایه و رمز را بقصد تدبیر نمودند

و گاهی بیکبار در دهم ارکان شته آن قصر نیک یعنی اینان کوشیدند
 و بسنگامی بر حسب مقتضای حال بعضی از ارکان را متحد نظر تعلیمات
 باطله قرار داده و بر ویرانی آن جد بلع خود را کار بردند و وقتی بموجب خود
 نفسی مزومات و لوازمیکه نفسی آنهاست تسلیم نفسی آن ارکان میشود و چنانچه

و زینانی با کار صانع و بطل اعتقاد ثواب و عقاب گفتاگردند چون نوشتند
 که زوال این دو عقاید لا محاله نتیج جمع مقاصد مضرة ایشان خواهد گردید و
 آتانی از ذکر مبادی دم در کشیده و تنزی و تنزین و تحسین اصل مقصد که
 اباحت و شتراک همه در همه باشد اشتغال و زربند و گاه گاهی حکمت
 دفع معارضین اصول فاسده خورده اغتفال پیش گرفته خون هزار با یکینا هزار
 بدسیسها و جلیهار بختند

و با بجهل چون تعلیمات ایشان در آشی از هم ظاهر میشد جماعتی از ارباب نفوس
 شریره را که غایت مقصودشان استحصال شهوات بهیمیه بود چه از راه حق
 و چه از راه باطل آن تعلیمات پسنداقاده بدون ملاحظه نتائج و عواقب آن
 آراء فاسده خورسند و دلشاد گردیده در ترویج و اشاعه آنها کوششهای
 نمودند و جماعتی دیگر اگر چه بدان اقوال منبکردیدند و اعتقاد منبکردند
 ذلک از مضار و مفاسد آنها محفوظ و مصون مانده در ارکان عقاید نافه
 و اساس صفات مفیده آنها هم خلل و فساد و تباهی راه ییافت بجهت آنکه بجا
 مردم در عقاید و اخلاق خویشین و ده سپر تعلید و عادت میباشند و از برای تر
 غرض لردگان تعلید و عادت ادنی شبهه و اقل تشکیکی کافیت انداخته
 اخلاق عموم افراد آن است و فرا که فتنه کذب و خنده و حیل بازی و حیانت
 در آنها شایع میکرد و پرده حیا برپا داشته شده افعال ناشایسته بمقام انسانیت
 جدا از ایشان بطور می پیوست و چون بسبب آن تعلیمات فاسده هر یکی را
 چنان گمان میشد که بغیر از این حیات حیات دیگری نیست و صف گشت بر

غلبه میکرد و وصف اکینتی عبادت از محبت ذات بر وجهیکه اگر منفعت
جوریه صاحب آن صفت مستوجب ضرر کل عالم گردد و دست از حق منفعت ندارد
بجز همه جهانیان رضادر دهد و این صفت موجب آن میشد که هر واحد
منفعت شخصی خود را بر منافع عامه تقدیم نموده امت و قوم خویش را با بجز
اشمان بفاشد بلکه رفته رفته بهجت این حیات دنیه جانت و خوف بروستولی
کشته از برای خوارنده کی خویش بندالت و سفلگی و عبودیت و خواری رضی
و خورسند شود

و در وقتیکه احوال عباد امت بدین پایه میرسد رشته اقسام و اشلاف
کینجه و وحدت جنسیت منعدم گشته و قوه حافظه و علت مبقیه را از کمریده
عرش مجد و عز و شرف آن سترگون میکشند

این است تفصیل آن همیکه بعد از عز و شرف بواسطه تعلیمات نخبه سیاه یعنی پلین
بذل و مسکنت مبتلا شدند

و اینست شرح طرق تعلیمات و اینچنین خیره بجا

کز گزینی یونانیها قومی بودند قلیل العدد و بواسطه آن عقاید جلیله بلکه خصوصاً
اعتقاد بدینیکه قوم ایشان اشرف از جمیع اُمم عالمست و بهجت آن صفات
شریف سه گانه و پره صفت عار و تنگ نیکی عین جفا و یا اگر اول نتیجه اوست
بعد از رواج بازار علوم و معارف سالهای دراز و مقابل سلطنت فارسیه
ایک از نواحی ناصوحی استانبول ممتد بود ایستاده کی گردند و از خوف
ذل و بنده کی که شرف را نشاید و خداوند عار و تنگ از آن ابا نماید پای می

کی فرزند ناکه اخلاص آن سلطنت عظیمه فارسیه را زیر و زبر کرده دست
 تجاوز و ستان دراز نمودند و صفت امانت در آنها بدرجۀ رسیده بود
 که مرک و بر خیانت ترجیح میدادند چنانچه تئوستوکلیس در وقتیکه از کربلای
 امر کرد که عساکر فارس را گرفته متوجه فتح یونان گردد زهر خورده خود را کشت و
 راضی نشد که بامت قوم خود جانیست نماید با وجود اینکه یونانیان او را بعد از
 خدمت نمایان و غلبه بر فارس نفی کرده بودند و او ناچار شد بدیشان پناه بدهد
 تناسخ یونان رجوع شود

و چون اسپکور ابقور ناتو لیسیم و اسپکورتینا یعنی ابقور بیا در یونان با هم
 حکیم ظاهر شدند و ایشان پس از انکار الوهیت که آن همه فساد و بامیه هم مشهور
 و خرابی است چنانچه فیما بعد بیان خواهد شد گفتند که انسان سبب خود
 پسندی و عجب و غرور چنین گمان میکند که عالم تمام را برای وجود ناقص او
 خلق شده است و او اشرف همه مخلوقات و علت غائیه جمیع کمالات است
 بواسطه حرص و طمع خویش بلکه سمجبت جنونیکه بر و متولی شده است چنین
 اندیشه نماید که او ارحمانست نوزانی و عالمی است جاودانی که پس از رحلت
 او را در دنیا بدان عالم مقدس منتقل شده فی شایسته عیب و نقص کمال احداث
 فائز خواهد گردید لهذا خود را بر خلاف یخر یعنی طبیعت بقیود و سلاسل بسیاری
 مقید ساخته و بمشاق و کلفت های پیشاری مکلف نموده در ای لذایذ طبیعیه
 و حظوظ فطریه را بر وی خویش بسته است و حال آنکه او را در هیچ چیز بر هیچ
 حیوانی تفلیت و مرتبتی نیست بلکه بحسب فطرت و طبیعت از همه حیوانات

ماقص و پست تراست و آن صنایعیکه او را دست یاب شده بدانها فخر نماید
همه پنج تقلید از سایر حیوانات گرفته شده است چنانچه پنج از عکسوت و پنج
عمارت از نخل و انشا و تصور و صوامع از نخله پنهان ^{مانند} نموده از مورچه و
موسیقی از بلبل و بکذا پس باید این انسان مغرور بداند که حیات او چون
حیات نباتات است و بغیر از این جهان او را جهان دیگری نیست و خراین
زندگانی زندگانی دیگر نمی باشد پس بعثت خود را در مشاق و اتعاب غنیلند
و بار کران تحلیف رسوده بردوش خویش ننند و خلاف نا تو را خود را از
اصناف لذت و انواع حظوظ محروم نسازد بلکه هر نوع که او را ممکن شود و
هر طور که قیصر کرد نصیب خویش را از طلا و این جهان بردارد و بافتنای
حلال و حرام و لایق و سزاوار و نالایق و غیر سزاوار و سایر امور جعلیه
ایکه مردم خود را بدانها مقید ساخته اند گوش ندهد و دل نبندد و چون بداند
که تعلیمات ایشان بآنکس صفت حیا در نفوس بی فایده خواهد افتاد و در این
آن خصلت جلیله آغاز کرده گفتند که حیا و شرم از ضعف نفس است
و هر انسان را لازمست که دراز له آن سعی نماید و قید عادات را بشکند تا آنکه
قادر گردد بر آنکه با جمیع افکار ایکه مردم آنها را قبح می شناسند و نفس او
از آشکارا ساختن آن اعمال متاثر و منفعل نشود و عاقبت الامر این
استیوار بسیار پرده شرم را دریده و آب روی نهانی را برده هر جا که مانده
میدیدند خواه و نا خواه خود را بدو میسر نمایند حتی در بسیاری از اوقات
اصحاب محاند این حکمای نو بر آمده را سبک خطاب کرده با سخنان مانده

مسدند مع ذلک این سکهای بنان صورت مرتفع
نی شدند و المال مشاع بین اکلند کرده ار هر طرف محو
سے نمودند

و این یکی از آن اسباب است که اینها
مشهور شد بکلیتین و تعلیمات فاسده این تجرید
یونان یعنی کلیتین چون برور زمان در نفوس و عقول
یونانیها تاثیر کرد خرد و تاری سادات آورد و بازار علم و
حکمت کاسد شد و اخلاص فاسد گردید و شرف نفس آن
قوم بنذالت و لوم و امانت ایشان بخیانت و حیانت و شک
ایشان بوقاحت و سفلی کی و شجاعت آنها بجهالت و تجت
و ظن آشنایان به محبت شخصیة مبدل
شد

و با بجهت جمع ارکان ستمه قصر سعادت آنها و همه اسبابهای
انسانیت ایشان مندم گردید و لهذا سلطنت و عزت
ایشان برباد رفته بدست رومای یعنی جنس لاتین سیر افتادند

و سالهای دراز از شاست این
تعلیمات فاسده و ز قید عبودیت بسر بردند و بعد از اینکه

در یک جزایر زمان درین عالم حاکم بلا معارض شمرده می شدند

فارس قومی بودند

که در آن اصول ستم سعادست بدرجه اعلی رسیده بودند و خوشترن را چنان شریف میدانستند که گمان میکردند از باب سعادت از احم جبنیه آن امنت است که در حمایت آنها بوده و یا بقرب جوار ممالک ایشان شرف یابی حاصل کرده باشد

وامانت و صداقت اول

تعلیمات دینی آن قوم بود حتی اگر محتاج می شدند اقدام بردام نمیکردند از خوف آنکه مبادا ناچار شده دروغی از آنها

سرزند

و بسبب این عقاید و خصائل عزت

در رفعت و بخت ملکت آنها پابندی ارتقا کرده بود که پان آن داشته نمائی باید فرستیس نزنان مؤرخ میگوید پادشاهی فارس در زمان دارای اکبر عبارت از بیست و یک نشین بود و یکی از آن والی نشین هاصرو سواحل بحر قزقم و بلوچستان و سند بود

و اگر زمانی در سلطنت آنها فتور می بهم میرسید از تاثیرات آن

اصول صحیح در اندک زمانی او را تدارک نموده باز بحالت اولی سلطه
عظمای خود رجوع میکردند تا آنکه در زمان قباد فردک یخچری
یعنی طبیعی لباس رافع جور و

دافع ظلم ظهور کرد

و یک تعلیم خود جمیع آن پادشاهای نیک بنحی قوم فارس را
کنده بباد قباد داد زیرا آنکه گفت آن قوانین وحدود و آداب که
انسانها وضع کرده اند همه موجب جور و همه سبب ظلم و تمامی

بر باطل است

و شریعت مقدسه یخچری یعنی طبیعت تا اکنون منسوخ نشده در حیوانات
و بهایم مصون و محفوظ مانده است و کدام عقل و کدام دانش به
پایه یخچر میرسد و یخچر همه ماکولات و مشروبات و منکوحات را در میان
جمیع اکلین و شارپین و ناکمین حق مشاع قرار داده است پس چرا
باید که انسان محبت جعلیات و همیه ای که آنها را قوانین و آداب می
نامد از نادر و دخر و حرام خود محروم مانده و دیگران از آنها منتفع

بگیرند

و چه معنی دارد که شخصی اموال مشاع را در تحت تصرف آورده دعوی
ملکیت نماید و یا آنکه زنی یا بجهانمحتاج در آورده سایرین را از آن منع
کند و چه حقانیت است در قافونیکه غاصبین اموال مشاع را محاب
حقوق می شمارد و آن بجهانمکاره را که بحیله ای منتفع از حق خود میکند و محاب

و غنائس نیاید و لکن ابر بر کس واجب است که غل ظالمانه قوانین و
 لواط و شریع عقل ناقص انسانی را از گردن برآورد و بمقتضای شریعت
 مقدسه بخر حقوق خود را در اموال و زبان به سر نوع که تواند
 استحصال نیاید و غاصبین را جبراً و قهر از فعل ناشایسته غصب
 و چور باز دارد و چون این تعلیمات باطله در قوم فارس شیوع یافت
 حیا از میان برخاست و عذر و خیانت فاش گردید و نذالت و سفلگی
 کی شیوع گرفت و صفات بهیمیه غلبه نمود و طبایع آنها بالکلیه
 فاسد شد

و آنوشیر و آن اگر چه مزدک و بعضی از پیروان
 آن را کشت و لکن قادر بر قلع و قمع این تعلیمات فاسده نگردید
 و بدین جهت این قوم نتوانستند که یک حمله عرب را تحمل نمایند
 و حال آنکه قرن و همسر آنها که عبارت از روم بوده باشد قرون متمادی
 با عربها در مجادله و محاربه بودند

مسلمانان امتی بودند که بواسطه دیانت الهیه
 حقه و بسبب شریعت مساویه صدقه خود را نقد عقاید جلیله و خصائل
 حمیده اعدایان امت را حاصل شده بود و نقد را بسایس آن ارکان
 سته در آنها استوار گردیده بود که در یک قرون یعنی صد سال از
 نتایج آن عقاید و سجایا از جبال الب ناسور چین در تحت تصرف
 در آوردند و دماغ اکاسمه و قیصره را بجا ک بذلت مالیند

با آنکه شریعت قلیله فی پیش نبودند و اخلاق فاضله آنها بدیهه فی
رسیده بود که بمقتضای آن اخلاق داندکت زمانی قریب صد
طیون غنیمت مسلمین را بکیش خویش جذب نمودند با وجود آنکه آن‌ها را
مخیر کرده بودند در میان جزئه زمیده و اسلام

و همین گونه غلبه و غنائم

امت شریفه را بود تا آنکه در قرن چهارم خیریه یعنی طبعین
باسم باطنیه و صاحب استر در مصر اشکارا شدند و نوبانیه های خود را
در جمیع اطراف و انکاف مسلمانان خصوصاً در ایران منتشر کردند

و چون این خیریه با صاحب

باطن دیدند که نور شریعت محمدیه صلی الله علیه و آله وسلم جمع
مسلمانان را منور گردانیده و علمای دیانت مصطفویه با کمال علم
و سعه فضل و نهایت بی‌غرضی این دین متین و صیانت
عقاید اخلاقی مسلمین می‌گوشند لهذا از برای نشر آراء فاسده خود
طریقی تدلیس و تدریج را پیش گرفتند و اساس تعلیم خویشان را برین
فترار دادند که اولاً تشکیک کنند مسلمانان را در عقاید خود و پس
از تثبیت شک در قلوب عمده و پیمان از ایشان بگیرند و سپس عمده
و پیمان ایشان را بنظر مرشد کامل خود

برسانند

و گفتند بر معلم این تعلیمات لازم است که علی‌الدوام بار و ساء

دین اسلام پنج تدبیر رفتار نماید و واجب است او را که قادر بر
 تأسیس مطالب خود بوده باشد و چون کسی را بایم مرشد کل می
 انداختند اول چیزی که او را تعلیم میکرد این بود که اعمال ظاهریه را
 آن اشخاصی است که بحق نرسیده اند و حق عبارت از مرشد و راه
 بر کامل است و چون تو بحق رسیدی اکنون ترا باید که خود را ازین
 اعمال ظاهریه بدینته خلع

منا می

و بعد از زمانی او را می گفت که جمیع تکالیف ظاهریه و باطنیه و همه عقاید
 و قیودات از برای ناقصین است که بمنزله پماراند و چون تو کامل گشتی
 لازمست که همه این قیودات ظاهره و باطنیه را از خود سلخ کرده قدم
 در دایره واسعه اباحت نهی چه حلال و چه حرام و چه امانت و چه خیانت
 و چه صدق و چه کذب و چه فضائل و چه زوایل و پس از تثبیت اباحت
 در نفوس تابعین خود بجهت انکار الوهیت و اثبات مذهب نیجری و
 سبیه دیگر کار برده میگفت اگر خدا موجود باشد موجودات شبیه خواهد
 شد و اگر معدوم باشد محال معذومات خواهد گردید و خدا منزه است
 از هر گونه شبیهی پس خدا نه موجود است و نه معدوم یعنی با سم اقرار
 کن و مسمی را انکار نما

و مدت زمانی این گروه اهل باطن بطریق خفیه بواسطه این تعلیمات در
 فساد اخلاق مسلمانان میکوشیدند تا آنکه علمای دین و سائر رؤسا

مسلمین برین امر مطلع شده در صدد معارضه برآمدند و چون آن اکثریت
معارضین را دیدند از برای نشر اراء باطله خود خون هزارها علماء
و صلحاء و امراء امت محمدیه را اغنیاء

رنجیتند

و بعضی از آنها آن عقاید فاسده مضره را فرصت یافته بر روی
غیر الموت جبارا بعالم ظاهر ساختند گفت که در وقت قیام قیامت
هیچگونه تکلیفی نه ظاهری و نه باطنی بر خلق نمی باشد و قیامت عبارت
است از قیام قائم حق و منم قائم حق پس ازین هر که هر چه خواهد
گفت که تکلیف بر حواسیه شده است یعنی در بای انسانیت بسته شده
ابواب حیوانیت باز گردید

و بالتبع این خبیثه با اهل باطن و خداوندان تاویل یعنی تاویل بیسمها
قدون سابقه مسلمانان بحجیه کمال خلق را بجمع نقائص و زوایل ایکه
بر اندازده ایم و ظل است دعوت نمودند و بدسیسه تنزیه جعلی خویش
اعتقاد الوهیت را که اساس همه سعادات انسانهاست در این
دار دنیا از الواج عقول سرفروند و بر ورزبان خلاق اتمق محمدیه
شرقا و غربا فاسد کردند و در ارکان عقاید و سجایای پسندیده
ان امت شریفه تر غرض انداختند تا آنکه شجاعت و بسالت آنها
بجوف و جانت و امانت و صداقت آنها بنحایت و دروغ
کونی و محبت اسلام آنها به محبت شخصیته بهیمیه مبدل گردید

و از آن بود که جماعتی از صحایک فرنگ در قرن خامس باراضی
 شامیه هجوم کرده صد هشتصد و قریه هزار خراب نمودند و خون
 هزار بار را بجان ریختند و تا قریب دو صد سال مسلمانان از زلزل
 آن صحایک عاجز ماندند و حال آنکه پیش از آن فساد اخلاق تباهی
 عقائد قوم فرنگ را در محالک خود از دست مسلمانان راحت داریم

بنود

و همچنین گروهی از اواباشش تا آرتو ترک و
 مغول با چنگیز خان آمده غالب شهرهای محمدیان را ویران ساخته
 خون بیوه خوار بر خاک ریختند و مسلمانان را این قدر قوه
 نشد که این ملت را از خود دور سازند با وجود اینکه در اقل اسلام قتل
 عدد تا سور چین جولان گاه اسبان مسلمان با بود و آن همه ذل
 و حقارت و خرابی و ویرانی از برای مسلمانان حاصل نشد مگر از بیخیه
 و در و غلگونی و جانت و گران جانی و ضعف و سستی ای که آثار
 آن تعلیمات فاسده بود

و چون ادب و اخلاق و دینت محمدیه از غالب نفوس مسلمانان
 باطله زایل نشده بود لهذا بزار کوشش بعد از سالهای دراز
 اراضی شامیه را از دست فرنگت گرفته چنگیز یان را بشرف اسلام
 مشرف کردند و لکن نتوانستند که آن ضعف را با لکجه زایل سازند
 و آن سلطه و قوت خود را دوباره اعاده نمایند زیرا که آن سلطه

نتیجه آن عقاید حقه و آن خصال پسندیده بود و بعد از تفرق فساد
اعادۀ آنها متعسر گردید

و ازین است که ارباب تاریخ ابتداء بخطاط سلطه مسلمانان را از محاربه
صلیب میگیرند و چنان لائق بودند که آغاز ضعف مسلمانان و تفرق
کلمه آنها را از شروع آن تعلیمات فاسده و اراء باطله بگیرند
مخفی ننماید باینها نیکه درین

زمان خیر در ایران یافت شدند و هزار با خون عباد الله را بنیادی
رحمتند که چک ابد الهامی همان خیریه های المکوت و حیلۀ ای
یعنی گجکول بردارای همان طبیعتین کرد گوه میباشند و تعلیمات
آنها نمونه همان تعلیمات باطنیه است پس باید متظر شد که فیما بعد چه
تأثیرهای دیگر از اقوال آن با در امت ایرانیه یافت خواهد شد
انت فرسایه

آن یگانه امتی بود که بواسطه آن اساسهای شش گانه سعادت
در قطعه یوروپ بعد از رومانیین رفیع علم و دانش و کار دانی نموده
موجب تمدن همه اتمم فرنگ گردید و بسبب آن اصول جلیله درینجا
اوقات در جمیع بلاد مغربته صاحب کلمه نافذه شد تا آنکه در قرن
پنجم از میلاد مسیح و لیتر و رسو با اسم رافع الخرافات
و مستغذ القبول طغور کردند و این دو شخص قبر آپیکور ابقور
کلی را بنش کرده عظام بالیه تا نور لیسیمی با احیاء نمودند و کالیفا

بر انداختند و تخم اباحت و اشتراک را کاشتند و ادب و رسوم
خرافات انباشتند و ادیان را اختراعات انسان ناقص العقل را
نهادشتند و هر دو جزا با نکار الوهیت و تشیع انبیاء پر و خستند حتی
و لیکر چندین کتاب در تحط و حسرتیه و تشیع و ذم نبیستائیف
کرد و این اقوال باطله در نفوس فرسائیه تاثیر کرده و یکبارگی دین
عیسویه را ترک نمودند

و در ای شریعت مقدسه یحیی اباحت را بروی خود کشوند
حتی در روزی از روزهای آخری را آورده در محراب کینه می گذارده
زعیم آن قوم ندا در داد که ایها الناس پس ازین از عد و برق تمیزید
و چنین گمان کنند که اینها از طرف آله سما برای تنبیه شما ظاهر شده
است بلکه بدانید که همه اینها آثار طبیعت است یعنی تا قور و غیر از تا قور
تا دیگر می در عالم وجود نیست پس دیگر پرستش او بلام را ننمایند و اگر
گمان خدائی برای خود اختراع کنید و اگر خواهش آن دارید که
چیزی را عبادت و پرستش نمایند آنیک مد نموازل در
در محراب چون دُمیه پیاده است.

و تعلیمات فاسده یحیی این دو شخص اولاً موجب ثورت
مشهوره فرانسویه گردید و ثانیاً سبب آن شد که فساد اخلاق
و تفرق کلمه و اختلاف مشارب احاد آن امت را فرا گرفت تا آنکه
رفته رفته هر طایفه می از اصحاب آراء مختلفه و مشارب متباينه

چون دُمیه
چون دُمیه
که از عجب
سازند

بخود مشغول گردیده پاستعمال مقاصد و ملاذ خوشین کوشیدن
گرفت و از منافع غامه اعراض کرد و از آن سبب نفوذ خارجیه ایشان
چه در غرب بوده باشد و چه در شرق روی بنقصان آورد و

و ناپلیون اقول اگر چه

دوباره دیانت مسیحیه را عاده نمود و لکن اثر آن تعلیمات از نفوس
نزفت و اختلاف مشارب زایل نگردید و عاقبت الامر بدان منجر شد
که از دست جرمی شکست خورده زیانهاییکه بسالهای دراز جبر آن
نتوان گردید انهار رسید بلکه آن تعلیمات مضره باعث آن شد
که طایفه مسو سیالیست یعنی اجتماعین در آنهایافت شد
و ضرر و خسارت این گروه برفرنسا کمتر از ضرر و خسارت جرمی

نمود

بتایخ حرب فرسار جوع شود

و اگر ارباب آن عقائد حسنه و بجایای پسندیده تدارک این امر را
نیکو ندانند این قوم برای اجرامی مقاصد باطله خود فرسار را نیز فزاید
کرده با خاک برابر میافتند

و پوشیده نماند که امت عثمانیه بسبب ظهور این عقیده فاسده
یخزمان در بعضی از امراء و عظماء آن بدین حالت محزنه افتاد حتی
آن انصرهای عسکری که در این محاربه خیره خیانت کرده باعث
خرابی و تبااهی گردیدند همان نبودند که بطریق خپسری قدم می

زندند و خود را اصحاب الحکار جدیده می شمرند یعنی بسبب تعلیم
 یخچری چنان گمان میگردند که انسان چون سایر حیوانات است
 و این اخلاق و سجایاییکه از برای خود فضیلت میداند همه خلاف
 ناتور و از فضول عقل است و باید هر شخص انقدر که تواند و هر
 راهی که ممکن شود او را لذات و شهوات حیوانیه را از برای خود تحصیل
 کند و بخلافات قیودات و بوابیات جعلیات انسانهای بی عقل
 خویشتر را از ملاذ محروم سازد و چون انسان فانی می شود چه
 شریف چه حیاء و امانت و صداقت کدام است و لعلد بارتب جلیله
 سفله کی را قبول کرده بقیمت ذهیده کی خانه شرف چندین ساله
 عثمانیان را بر باد دادند

سوسیالیست و کومنونیست و نیلیست

یعنی اجتماعین و اشتراکیتین و عدتین هر سه طریقه ره سپارین
 طریقه میباشند و خود را با اسم محب الفقراء والضعفاء و المساکین
 طاهر ساخته اند و هر یک ازین طوائف ثلثه اگر چه صورتی مطلب خود را
 نوعی تقریر میکند و لکن غایت و نهایت مقصود آنها این است که جمیع
 امتیازات انسانی را برداشته چون مزدک همه را در همه شریک

سازند

و جهت اسیرا این مقصد فاسد چه بسیار خون ریزها کردند و
 چه فساد با و فتنه با برپا نمودند و چه قدر عمارات و قرا و آتش زدند

و ایشان میگویند که جمیع مشتهیات و ملاذ که در روی این گروه زمین است
همه آنها از فیوضات نامتور یعنی طبیعت است پس نشاید که شخصی را
اختصاصی بوده باشد پس از آن ملاذ بدون مشارکین او در نهایت
بلکه باید جمیع ملاذ و مشتهیات حق مشاع بوده باشد در میان همه
افراد آنها

و میگویند بزرگترین سد و محکمترین مانع از برای نشر شریعت مقده
نیچر یعنی اباحت و اشتراک و یا انتها و سلطنتها میباشد پس لازست
که اینها را از اساس برانداخت و پادشاهان و روسا و اعیان را
منیت و نابود ساخت و اگر شخصی خود را بحدی مخصوص ساخته
و خویشتن را بنحقی و یا مرتبی ممتاز گرداند و مخالفت شریعت مقده
نامتور یعنی طبیعت نماید او را باید قبل رسانیدن آنکه دیگران
از حکم آن شهرت مقدره سر نه بچند و کردن گشتی نکنند
و این گروه سه گانه از برای

نشر افکار مفسدانه خود هیچ وسیله و حیل نمی نیافتند مگر آنکه انشاء
مدارس نموده و یا آنکه در مکاتب و مدارس سایرین مدرس شده
اندک اندک افکار خود را در زبان صافیه بجا جایی دهند و ازین
جست بعضی بانشاء مدارس پرداخت و بعضی دیگر متفرق گردیده
هر یکی در مدرسه از مدارس بلاد فرنگ معلم گردیده در اواحه و اشغال
خیالات باطله خویشتن کوشیدن گرفت و بدین وسیله احراب آنها

بسیار شدند و در تمامی اقطار ممالک یورپ منتشر گردیدند
 مخصوصاً در مملکت روسیه و بلا شبهه اگر این طوائف طمعه
 فوت نکند موجب فقر اض و ضحلال نوع انسانی خواهند
 شد چنانچه ویدیان پیش گذشت اظهارنا اند من شمره افوا
 لهم و افعلهم مؤمنند آن پسین همبر و کزیده و خور
 ناتور

که اولاً در ممالک انگلیز بود پس از آن
 اراضی امریکا هجرت کرین شد بالهام طبیعت یعنی نجر خان
 مصاحت دید که این نعمت عظمای باحت و اشتراکت را فقط
 انسانا عطا کند که به نخیپ ایمان دارند لهذا دو کپانی تشکیل
 نموده یکی از مؤمنین و یکی از مؤمنات و گفت هر یک از مؤمنین
 مطلق التصرف است در هر یک از موهنات و از آنست که اگر یکی
 موهنات سنوال شود تو وزن کیستی جواب نمیکوید زن یکمات
 همچنین اگر از یکی از اولاد آن زنهار پرسیده شود که تو بچه چه کسی

پاسخ خواهد داد بچه جمعیت
 و تا هنوز لیبب شر و فساد آنها از چاه و بل کپانی سر بر نهد
 و خداوند تعالی میداند که چه وقت شمره آن عالم را گرفته
 خان و مان انسانا را سوخته ویران خواهد شد
 و اما آن مسکینان الوهیت یعنی نجر بیا که لباس قلیس

مذتب و دوست دار اُمت و خیر خواه قوم برآمده اند و خود را
 شریک دزد و رفیق قافله ساخته اند و در نزد غنیان و بلیغین
 علم دانش و کاروانی برافروخته اند و از برای خیانت طرح نو
 در اندخته اند و بدو سه کلمات مسروقه تا تمام بخود بالیده اند
 و بروتھارا بصد کبر و ناز مالیده اند و خود را با هزار جمل فدا
 با دمی و راه برنامیده اند و با همه اخلاق ردیله و صفات
 ذمیمه خوشتن را مذتب گماشته اند و عقل و خرد مندی را فقط
 در غدر و اختلاس و ترویزنداشته اند بسیار خجالت میکشتم
 که آنها را ذکر کنم و بنهایت شرم می آید از تحریر و روش و کفش ایشان
 زیرا آنکه مقاصد آنها

بسیارست است چون که میخواهند از برای شکم خوشتن اساس
 اُمت خویش را بکنند و رشته التیام آن را از هم بکسلانند و چون
 گاه افکارشان بسیار تنگ است و هنوز قدم از شبکه خود
 بیرون ننهادند و قلم را در آن مجال تنگ قدریاری حرکت

مینت

اینقدر قیوانم که بگویم که انجیا پیاچوینی
 پهلوان نمید و گیرانمند با قش را خوانندگان بدانند
 و از جمیع آنچه پیش ذکر شد
 بخوبی هر کسی را معلوم گردید که این گروه خیر بیای یعنی دهر بیاد

هر اتسی که پیدا شدند اخلاق احاد آن امت را بواسطه تعلیمات
فاسده خود بنابر بلیس و تدلیس فاسد کردند و اساس قصه
سعادت ایشان را کردند و خیانت و دروغگوئی ذکر آن جانبی
و شهوت پرستی را رواج دادند تا آنکه تدریجا اسم آن امت را
از لوح وجود محو نمودند و یا آنکه بدل و فقر و عبودیت مبتلا کردند
مع ذلک چون بعضی

از این گروه مقصد اصلی خود را که اباحت و اشتراک بوده باشد
تدلیما مخفی داشته و در ظاهر بکار التوبیت و روز باز پرس گفتا
میکند -

لذا میخوانم بیان کنم که این تعلیم نبضه کافی است از برای فساد
بیست اجتماعیه و ترغیر ارکان مدنیت و هیچ سببی مؤثر تر
از این تعلیم در فساد اخلاق یافت نمی شود و ممکن نیست که شخصی
یخچی بوده باشد و با وجود این مذهب الاخلاق و صاحب
امانت و صداقت و مروت و جوان

مردی باشد .

پس میگویم هر فردی از افراد انسان را بجهت سرشت و
خلقت شوبها و خوشبهائی است که بازاء آنها مشتهیات
و ملائمتی در عالم خارج کدهشته شده است و آن شهوات
بذاتها چنان قضا میکند که انسان حرکت نموده و سعی کرده

آن مشیقات را تحصیل نماید و با آنها معاوجه خویشهای
خویش کند و سورت نفس را بشکند چه تحصیل آنها هیچ حق بود و
باشد و یا هیچ باطل.

و چه بدست آوردن آنها موجب فتنه و فساد و سفک و ماء
و غضب حقوق شود و یا آنکه بدون این مفاسد او را دست
یاب کرد و

این مقتضیات قویه و بواعث فعاله را از تأثرات غیر معتدله باز
داشتن انسان صاحب آن شهوات مؤثره را بحق خود راضی
کردن و از تعذبات و اجافات منع نمودن یکی ازین چهار
چیز متصور می شود

یا آنکه هر صاحب حق شمشیری در دست گرفته و سپری بردوش
انداخته و یک مادر پیش و یک پادر عقب نهاده شب و روز
در حیانت حق خود بگوشد و یا شرافت نفس چنانچه ارباب اهواء
او عا می کنند و یا حکومت و یا اعتقاد بر اینکه عالم را صانعی است
دانا و عمل خیر و شر را پس ازین حیات جزایست همین یعنی
دین

اما وجه اول موجب تن می شود که از برای حیانت حقوق و
دفع تعذبات سیلها می خون جاری کرد و و تملول و ادویه بد
افراد انسانی محض شود و هر قوتی ضعیفی را طعن و سختی نماید

تا آنکه احسن الامراين نوع منقرض شده اسم او از لوح وجود
محو گردد

و اما وجه ثانی پس باید دانست که شرافت نفس آن صفتی است
که صاحب آن از اعمال ذمیمه و افعال قبیحه در نزد عیبر و قبیله
خود اجتناب خواهد نمود و حست نفس است که دارای آن از
دنایای امور پرهیز نماید و از قبیح و تشنیع متاثر نیمنه گردد
و هر کسی را واضحست

که این صفت را یعنی شرف نفس را ماهیت و حقیقت معنی
در نزد اتم نیست که بتوان بد و مشوات را سجده اعتدال آورد و هر
شخصی را بحق خود را ضعیف ساخته پایه نظام را محکم نمود یا ملاحظه
نمیکند بسا امور هست که ارتکاب آنها پیش امتی خست و دنائت
شمرده می شود همان امور در نزد امتی دیگر از آثار شرف و
کمال نفس و از موجبات مدح دستايش است و حال آنکه فی
الحقیقه عین جور و ظلم و عدلست

چنانچه نسب و غارت و دزدی و راه زنی و قتل نفس پیش قبایل
و اهل جبال و بودای غایت کمال و نهایت شرافت نفس است
و اما اهل مدن همه

انها را علامات خست و دنامت میدانند و همچنین جلیله نابدی
و مکاری و منافق در نزد قومی خست و قومی دیگر این امور را

عقل و کار دانی و کمال می شمارند و دیگر آنکه اگر غور کنی در این امر که هر حادثی را علتی است و علت غایی افعال اختیاریه ان نفس اوست بخوبی خواهی دریافت که طلب اقصای شرافت نفس و سعی در استحصال او و خوف از خست و ذنات آن بجهت رغبت و میل انسان است تبو سبب طرق معیشت و عذر اوست از تنگی مسالک زندگانی

چونکه میدانند از اقصای شرافت نفس موثوق به خواهد گردید و بامانت و صداقت مشهور شده اعوان و نصار او بسیار خواهد شد و بیایان بسیار راهها و اسباب های معیشت فراوان خواهد گردید

تجلاف اقصای بخت و ذنات نفس که موجب تنفر قلوب و باعث قلت یاران گردیده ابواب معیشت را مسدود خواهد

ساخت پس مقدار طلب شرافت نفس و قوت و ضعف و ممکن و عدم ممکن آن صفت درجات و مراتب او و تأثیرات آن در کنج آداب مشوات از تعذبات بر حسب معیشت های طبقات مردم میباشد

بمعنی طبقات ناس انقدر در تحصیل آن صفت خواهند کوشید که معیشت ایشان نافع باشد و از ضرر و کزند محفوظ مانند بلکه هر طبقه فی شرافت

نفس را آن صفتی بشمارد که بدان صیانت رتبه و معیشت توان
شد و آنچه زیاده برین باشد برکز فغان او را نقص و ذنابت
نمی انگارد اگر چه در نزد طبقات دیگر نقص و خست شمرده شود
و در استحصالی آن سعی بکار نمی برد نظر کن در غالب سلاطین
وامراء چگونه با اعتقاد شرافت نفس از عمد شکنی پرهیز نمی کنند
خصوصاً با آنکه از خود

در جلالت و عظمت پست ترند و از جور و ظلم و سایر افعال ذمیه
اجتناب نمی نمایند و هیچکس ازین امور را خست و ذنابت
نمی شمارند

و حال آنکه اگر کسی از اینها از احاد رعیت سر میزد و خیس و دانی نفس
شمرده شده بدین جبت در امر معیشت او خلل حاصل می شد
حتی سایر طبقات هم این امور را در حق سلاطین و امراء خود باز
خست و ذنابت نمیدانند بلکه
بمحال دیگر حمل میکنند

و همچنین است حال جمیع طبقات عالیه با طبقات سافله طبقه
بعد طبقه

و سبب این امر آنست که طبقات عالیه خود را از ضرر آن افعالی شنیعه
مصون و محفوظ میدانند پس اگر مدار نظام عالم همین شرافت
نفس بوده باشد هر طبقه عالیه بی دست تعدی بطبقه سافله کشود

در ای شتر و فهاد بروی این پچاره انسان باز خواهد گردید

علاوه بر این

چون غرض از تصاف بدین صفت توسیع طرق معیشت و تفرّج
از تنگی مسالک زنده کانیست چنانچه معلوم شد پس هرگز این خلعت
مانع نمی شود انسان را از تقدیّات باطنیه و خیانتی مخفیّه و رشوت

خوار بیامی در زوایای محاکم

زیرا آنکه انسان طالب سعّه عیش می داند که بدین خباثت مخفیّه
بمقصد اصلی خود غلبه یابد بدون آنکه مشهور بدانست کرد و چنانچه
می بینی که داعیان بر شرف نفس چگونه اعمال در زوایای محاکم

از آنها بطور میرسد

پس شاید کسی را که شرف نفس را میزان عدل قرار داده کمان
کند که میتوان بدین صفت هر کسی را بحق خود راضی کرده منع
جمیع تقدیّات و محافات ظاهریه و باطنیه را

نماید

و اگر کسی بگوید یکی از اسباب طلب شرافت نفس حبّ مجتهدت
پس می شود که تبرّج شخصی بجهت استحصال مجتهدت خود را با علی
درجه شرافت نفس متصف ساخته خویش را از جمیع رذائل

و دنیاها و تقدیّات و محافات دور نماید

جواب می گویم اولاً کمتر شخصی یافت می شود که مدح و ثنا را بر بلند

شعوات بدنیّه تقدیم نماید و اگر بطبقات مردم نظر شود این
بخوبی ظاهر و هوید خواهد شد

و ثانیاً چونکه موجب اول از برای مدح و ثناء این انسانهای چون
منش و باعث تحقیر و تحقیر استایش این مؤرخین مرفیق و شعرا
کافین غنا و ثروت و جاه و جلال و شوکت است اگر چه
استیصال اینها از طرق غیر لائقه شده باشد و در کتاب
این چیزها هزارا تعذیبات و اجافات سر زده باشد لهذا غالب
نفس در این امر سعی خواهند کرد که خود را اصحاب غنا و
ثروت و خداوندان جاه و جلال نمایند اگر چه بطریق غدر و ظلم و
خیانت بوده باشد

تا آنکه هم لذت بدنیّه را بدست آرند و هم مدح این مدلسین
کردند و کمتر شخصی یافت می شود که طالب مجتهدت حقه بوده از
راه حق و فضیلت و شرافت نفس شایسته حق کتاب
کند

و از آنچه گفته شد ظاهر کردید که خصلت شرافت نفس بهیچ وجه
از برای تعدیل شعوات و منع تعذیبات و تهطام عالم کافی نیست

نسیبت

بلای اگر مستند بدنی بوده و در آن دین باهیت آن متقرر و
متعین گردیده باشد بهیبت آن نشاء و بنا موجب تهطام

سلسله معاملات خواهد شد نه بنفس خود چنانچه در پان هیا دین

اشاره می رفت

و اما وجه ثالث مخفی است آنکه قدرت حکومت مقصور است
بر دفع ظلمها و جورهای ظاهری اما اختلاسات و تزویرها و
نهتنها و فسادها و تعديات باطنیه خداوندان شهوات را چگونه
منع تواند کرد و بکدام طور سخیله ها و دسیسه ها و ستمهای پنهانی
مطلع می شود تا بر رفع آنها بکوشد علاوه برین حاکم و اعوان
او همه اصحاب شهوتند

و که ام چنانچه آن دارایان قدرت را از مقتضیات شهوات
فقاهه منع خواهد نمود و رعیتهای ضعیف بچاره راجه امر از دست
شیره و حرص و از آنها خلاصی خواهد

بخشید ~

و چون هیچ رادع و زاجری آنها را نباشد البته آن حاکم خفیه
رئیس شرارت و جبار افس قطاع الطریق گشته اتباع و اعوان
او همه آلات ظلم و جور و غدر و ادوات شر و فساد و افزارهای
اختلاس آن خواهند گردید

و در ابطال حقوق بنده کان خدا و تهکات اعراض و تنب اموال
آنها خواهند

و عطش شهوات خود را از خون چپاره کان تسکین خواهند داد ~

و قصرهای خویش را بداد و بنویسان منقش و مزین خواهند ساخت
و با سبکله در

هلاک عباد و دمار ملا و کوششها و سحبا بکار خواهند برد پس سبب
دیگری از برای کف ارباب شهوات از تقدیمات و واجبات
باقی نماند که وجه رابع یعنی ایمان بر نیکه عالم را حاصل نیست و اما
و تو اما و اعتقاد بد نیکه از برای عمل خیر و شتر پس ازین حیات
جزائست معین

و استحقاق این دو اعتقاد معیا پایدارترین اساسی است از برای کسب شهوات
و رفع تقدیمات ظاهریه و اطمینه و محکم ترین رکنیت بجهت بر
انداختن حیلها و تزویرها و تدلیسها و نیکوترین باطنی است
برای احقاق حقوق

و آوست سبب امنیت و رفاهیت تا مدد و بدون این دو عقیده
هرگز بهیت اجتماعی صورت و وقوع نپذیرد و مدنیست لباس
هستی پوشد

و پایه معاملات استوار گردد و مصاحبات و معاشرت سفل و
غش نشود و اگر کسی این دو اعتقاد نباشد هیچ وجه او را داعی نباشد
فضائل و زجرهای از ذائل نخواهد بود

و خیر او را از خیانت در و غلوئی و منافق و مزوری منع نخواهد بود
بجهت آنکه علت قایمه جمیع ملکات کتبیه و افعال اخلاقیه چنانچه

گفته شد نفس انسان است و چون کسی را اعتقاد ثبوت و عقاب نباشد کدام چینه دیگر او را از این صفات ذمیمه منع نموده خلق حنه دعوت خواهد نمود خصوصاً در وقتیکه معلوم شود انسان را که نه از اقصاف بد آنها فریسه دزد نیابد و مرتب خواهد شد نه از تحلق بد نیبها و او را فایده نمی خواهد رسید و کدام امر او را بر معاشرت و مناصرت و مرحمت و مروت و جود و فردی و دیگر اموریکه هیئت اجتماعی را از آنها کزیری نیست

الزام خواهد کرد

و خواننده را معلوم کردید که اول تعلیمات طبیعین یعنی نجس بریا رفع این دو اعتقاد است که اساس همه دنیا است و آخر تعلیمات ایشان اباحت و اشتراک است پس این قومند که برباد دهند هیئت اجتماعی اند و تباها کنند مدنیّت اند و مفسدان اخلاقند و خراب کننده ارکان علوم و معارفند

و هلاک نمائنده همه و زائل کننده سخوت و غیرت و ناموسند و حراشیم لوم و خیانت اند و آردمه های رذالت و ذمات افند و اهل سهای حسنت و ذالت اند و اعلام کذب و دروغند و دعات حیوانیت اند محبت آنها کید است و مصاحبت ایشان کمرست و

ملأمت شان عذرست

و مجامعتشان حیل است صداقت شان فریب است و دعوی انسانیت

شان دام است و بر معارف علوم خواندشان شست و قلاب
است امانت را خیانت کنند و ستر را حفظ نکنند و دوست عزیز
خود را یک پول سیاه بفروشند نبدای شکمند و عبید شہوت

و از برای قضای

شہوات خویش از ارتکاب هیچ گونه عمل خفیس و دینی مستکفاف
نمیکینند ناموس و عار و ننگ را بهیچ وجه نمی شناسند و از شرف
نفس خبر ندارند پیران در خطایفه از پدران در امان نیستند
و دختران از بچکدام بی حرکت طبیعت طبیعی را چه منع تواند کرد
و اگر شخصی ملین

لمس چون مار اینها مازی خورد و سخط و خال چون افغای ایشان
مغرور گردد و ز تحریف قول اینها او را پسند افتد و حلیه های ایشان
در دل او جای گیرد و چنان گمان کند که این قوم موجب تمدن اند
و باعث انتظام بلادند و یا سبب نشر علوم و معارفند و یا آنکه خیال
کند که ایشان در تنگی معین و یارند و در وقت ضرورت حافظ هزار
باید بر عقل او کرسیت خنبد

زیرا آنکه هم جای خنده دارد و هم جای گریه پس از همه آنچه بیان
کردیم بنح اوضح ظاهر شد که دین اگر چه باطل و اخس ادیان بوده
باشد سبب آن دور کن رکین یعنی عقاید بصانع و ایمان ثواب
و عقاب و سبب سازان اصول شسته که ولیع دنیا و کیش

است از طریق مادیین یعنی پیغمبر یا ستر است در عالم مدنیت و
 هیئت اجتماعی و نظام امور معاملات بلکه در جمیع اجتماعات
 انسانی و در همه ترقیات بشری

درین داریا

و چون نظام عالم بر پنج حکمت گذاشته شده است و نظام عالم
 انسانی جز نظام کل است از آن است که هر وقت این خلل اندازان
 هیئت اجتماعی یعنی پیغمبر یا ظهور نمودند نفوس انسانی بر قلع و قمع
 آنها اتمت گماشته و خداوندان نظام حقیقی مدنیت که دین بود و بود
 دراز از ایشان سعیهای بیخ

کار بردند

و مخرج انسان کبریا بر شعور خدا داد خود که اثر حکمت کلیه است اینها
 قبول نموده چون فضیلت دفع نموده است و لهذا این طایفه اگر
 چه از دیر زمان بدین عالم پانها ده اند و بعضی از نفوس خائنه ارباب
 شوکت هم بجهت مقاصد و نیت خود ایشانرا در هر وقتی تائید نمودند

و لکن پایداری ثبات حاصل

نموده اند

و چون ابراهیمی تابستان در هر زمان که ظهور نموده اند بزودی متفرق
 و نیست و نابود شده اند و نظام حقیقی عالم انسانی یعنی دین شکن مستقر
 شده این مایه های بی نظامی با زائل و معدوم گردیده اند

و چون معلوم شد که دین مطلقاً مایه نیک بختیای انسان است پس اگر
بر اساسهای محکم و پایهای متقن گذشته عبده باشد البته آن بین
بنج اتم تلبس سعادت قائمه رفاهیت کامل خواهد گردید و بطریق اولی
موجب ترقیات صورتیه و مضمونیه ^{شده} علم مدنیت را در میان پیروان خود
خواهد برافراخت بلکه متدینین را بتمامی کمالات عقلیه و نفسیه فائز
خواهد گردانید

و ایشان را به نیک بختی و دو جهان خواهد رسانید و اگر غور نمایم در این
پیچ دینی را نخواهیم دید که بر اساس محکم متقن نهاده شده باشد مانند
دین اسلام

زیر آنکه عروج اتم بر مدار کمالات و صعود شعوب بر معارج معارف
و ارتقاء قبایل بر مراتب فضائل و طلائع طوائف انسانها بر وقایع
حقائق و استحصال آنها سعادت تمامه حقیقه را در دین و آخرت
موقوف است بر سورهی چند

اقول آنکه باید لوح عقول اتم و قبایل از کدورات خرافات و زنگهای
عقائیم باطله و هیتمه پاک بوده باشد زیرا آنکه عقیده خرافیه حجابی است
کشف که علی الدوام حائل می شود در میان صاحب آن عقیده و میان
حقیقت و واقع و او را باز می دارد از کشف نفس الامر بلکه چون حجاب
را قبول کرد عقل او را وقوف حاصل شد و از حرکات فکریه سرباز
زد پس از آن حل مثل بر مثل کرده جمیع خرافات و اوام را قبول

قبول خواهد نمود و این موجب آن می شود که از کمالات حقّه دور
افتد و حقائق الگوین بر او پوشیده ماند بلکه سبب خواهد شد که
جمع عسر خود را با هم و وحشت و درهشت و خوف و بیم
بگذراند

و از حرکت طيور و جنبش بجانم در لرزه افتد و از بهبوب رياخ و
اواز رعد و درخشیدن برق مضطرب گردد و بواسطه نظرات
و تشنّاب از غالب اسباب سعادت خود باز ماند و هر چنگ باز
و نگاه و در جالیر کردن نند و کدام شقا و بدبختی و سوء عیش ازین
گونه زندگی بدتر خواهد بود

و دین اسلام اول رکن او این است که عقول را بصیقل توحید
و تنزیه از زنگت خرافات و کدرا و با هم و الایش و همیات پاک
سازد و تختین تعلیم او این است که انسان را نشاید که انسان دیگر
و یا یکی از جمادات علویّه و سفلیّه را خالق و متصرف و قاهر و معطی
و مانع و مغزو ندل و شافی و مملک

بداند

و یا که اعتقاد کند که مبدأ اول بیاسس بشری برای اصلاح و یا
افساد ظهور نموده است و یا خواهد نمود و یا آنکه این ذات منزّه بجهت
بعضی از مصالح در کسوت انسانیت چه بسیار الام و سقام را
تمثل کرده است و غیر از اینها از آن خرافاتی که هر یک با نفراده بر بی

کوری عقل کافیت و ...
مخافات خالی نیست

و دایمیت زرد

دوم آنکه نفوس آنها باید ...
شرافت یعنی هر واحد از ائمه خود را بغیر از رتبه
نبوت که رتبه است الهیه سزاوار و لایق جمیع پاهای
و رتبه های افراد الهیه بداند

و در خود نقص و انحطاط و عدم قابلیت تصور کند و چون
نفوس خلق بدین صفت متصف باشد هر یکی با دیگری
در میدان واسع فضائل مسابقت نموده در استحقاق
کمالات در صد مجازات و مبارات خواهد برآمد
و در نیل غرضه

شرف و اقلنامی رتب عالیہ دنیویہ کوتاهی می نخواهد
ورزید

و اگر بعضی از نفوس را چنان اعتقاد شود که آنها خلقة
و فطره از دیگران در شرافت کمترند و رتبه ایشان

از نفوس سائرین پستتر
البته در همت آنها نقص و در حرکت ایشان قعود و در او
ضعف حاصل خواهد شد

و از بسیاری از کمالات و رتب عالیہ و سعادات دنیویہ
محروم ماندہ و در سائرہ صغیرہ لے جولان خواہند

و در بن اسلام در ہای شرافت را برومی نفوس کشودہ
حق ہر نفسی را در ہر فضیلت و کمایے اثبات میکند

و ہستیا شرف

جنسیت و صنفیت را از میانہ بر میدارد و مرتبت افراد
انسانیتہ را فقط بر کمال عقلی و نفسی قرار میدہد

و کم دینی یافت می شود کہ این مرتبت در و بودہ باشد
لاحظہ کن کہ چگونہ دین بر ہما انسان را بر چہار قسم کردہ
یکی بر ہمن و دیگر یے چہتری و سیمی ویش و چہارمی
شود و

اول درجہ شرافت را فقرۃ از برایے بر ہمن قرار
دادہ است پس از ان از برای چہتری و قسم چہارم را در
جمع فرمای انسا نیت از ہنہ پست تر شمرودہ است

و این یکی از اعظم اسباب شمرودہ می شود از برای عدم

رتی مدین بدن دین در علوم و طراف و ضایع خیا و نه نمایان
 حال آنکه اقدم اقم میباشند و مات غنونه و حجب عقل
 شرافت را از برای جنس نبی اسرار است که کرده غیر از جنس
 پیا می حقیر ذکر میکند و پیرو آن این دین اگر چه ازین حکم
 سر باز ده اقتضا از جنسیت را بر داشته و جنسیت
 قیس را آنقدر شرافت دادند که نیز موجب حجت سایر نفوس گوی

زیرا آنکه قبول ایمان و غفران ذنوب را در تحت قدرت آنها
 حشر را دادند و گفتند نفوس دیگران را اگر چه با علی درجه کمال
 رسیده باشد تقدیر نیست که عرض ذنوب خود را بدگاه
 الهی کرده طلب مغفرت نماید

بلکه باید این امر بواسطه قیسه با صورت پذیرد و همچنین گفتند
 قبول ایمان در نزد خداوند تعالی موقوف بر قبول قیسه است
 و این حکم خست بخش نفوس را از انجیل اخذ نمودند چونکه در نوشته شده
 است هر چه شما در زمین بکشاید در آسمانها گشاده میشود و هر چه شما درین
 به بنیدید در آسمانها بنه میشود و تا ما نیکه این عقیده خست بخش نفوس
 و امانت نصرانیته بلاد فرنگ متکثر و بایدار بود هیچ گونه ترقیات علمی
 آن امت حاصل نشد لکن درین پرتستان هم که این حکم را برخلاف
 انجیل وضع نموده است مسلمانان اقبال کرده است سیم آنکه

باید احادیثی از ائمّه عقاید خود را که اول نقشه الواح عقولست
بر براهین متقینه و ادله محکمّه موسس سازند و از اتباع ظنون
در عقائد دوری گیرند و بحد و تقلید آباء و اجداد خویش تن
قانع نشوند

زیرا آنکه اگر انسان بلا حجت و دلیل بامور عیقلی عقائد کند
و از اتباع ظنون رایشه خود سازد و بتقلید و پیروی آباء
خو رسند شود عقل او لا محاله از حرکات فکریه باز ایستد
و اندک اندک بلامت و غمادت برو غلبه نماید تا آنکه خرد او
بالمهره عاقل و از ادراک حسیه و شعر خود عاجز ماند

و شقاق بد بختی از هر طرف او را فرو گیرد تعجب منها کیر و
و زیر فرنگ که تاریخ مسوئلیت یونانی یعنی نیت
ایم افروخته را نوشته است میگوید یکی از اعظم اسباب
تمدّن یورپ این بود که طایفه ای ظهور کرده گفتند
اگر چه دیانت مادیانت عیسویه است ولی ما را میرحد که
براهین اصول عقاید خود را جوایب شویم

و جماعت قسّیسا اجازه نمیدادند و میگفتند که بنمای دین بر
تقلید است و چون آن طایفه قوت گرفته افکار ایشان

منتشر گردید عقول از حالت بلا دت و غبارت برآمده و در کثرت
و جولان آمد و در استحصال اسباب مدنیّت کوشیدند
گرفت

دین اسلام آن یکانه دین نیست که دم اعقاد بلا دلیل و
اتباع طغنون را میکند و سرزنش پیرویه از روی
کوریرا مینماید و مطالبه برهان را در امور مبتدیین نشان

میدهد
و در هر جا خطاب بعقل میکند و جمیع سعادات را نتایج خردش
فی شمارد و ضلالت را به عقلی و عدم بصیرت نسبت
میدهد و از برای هر یک از اصول عقاید به بنی که عموم را
سودمند افتد اقامه حجت مینماید بلکه غالب احکام را
با حکم و فوائد آنها ذکر می کند لکن آن شریف رجوع
شود

و هیچ دینی نیست که این فضیلت در او بوده باشد و چنان
که آن میگویم که غیر مسلمین نیز بدین مزیت اعتراف خواهند
کرد

و مخفی ننماید که اصل دیانت عیسوی که عبارت از تسلیمت بود
باشد جمیع نصاری برین معترفند که بعقل فمیدان آن ممکن نیست
یعنی باید از عقل درگذشت تا انرا فهمید و اما اصول دیانت

برهما هر سه را حاضر است نه غالب بها قاطع هر سه
چهار اصحاب آن دین برین امر اعراف کنند و یا نکنند

صاحب کلام در این باب از اهل علم جماعتی علی الدوام تعلیم سایرین
مستوفی بوده باشند و در تحلیله عقول آنها معارف حقه کلماتی
نورزند و در تعلیم طرق سعادت تقصیر ننمایند و گرو همه یک
همیشه در تقویم و تقدیل نفوس بکوشند و اوصاف فاضله را
بیان و فوائد آنهارا شرح و اخلاق رذیله را توضیح و مساوی مضای
آنهارا تبیین کنند و از امر معروف و نهی از منکر غافل نشوند و بپای
آنکه بالبداهه جمیع معلومات انسان کتب است و اگر او را معلمی
نباشد از عقل خود بهره می دفاید و می خواهد گرفت و چون
حیوانات درین عالم نیست خواهد نمود و از سعادت دارین محروم
مانده ازین دنیا خواهد رفت

پس معلم واجب شد و شهوات و خواهشهای نفس را حدی
و اندازه ای نیست و اگر معدل و مقومی آن شهوات را باشد
لا محاله مستلزم تعذبات و آفات خواهد گردید و صاحب
آن خواهشها مصلوب راحت و امنیت دیگران را خواهد نمود بلکه خود
هم در آتش شهوات خویشتن سوخته در نهایت شقاوت و اشفات
رفت پس امر معروف و نهی از منکر و معدل اخلاق لازم شد

و دین اسلام عظیم فروغ و واجبات آن این دو امر است
بقرآن شریف رجوع شود

و در سائر ادیان انقدر اہتملہ دین دو امر شدہ است
و چون ارکان دین اسلام بسیار است و بیان فائدہ
ہر یکی در مدنیّت و شرح بودن ہر واحدیے از ہنا
سبب سعادت تامہ موجب آن می شود کہ از موضوع
کلام خارج شوم

لہذا بہ خود واجب دانستم کہ رسالہ منیٰ با افراد ہا
درین امر وضع نمایم و در آن بیان کنم کہ آن مدنیہ فائدہ
شکے حکما بارزوی آن جان سپردند ہرگز انسان را نیست
یا بخواہد شد مگر بدینت سلامتہ

اگر کسی بگوید چون دین اسلام چہ پیشی بہت پس چرا
مسلمانان بدین حالت محزونہ میباشند
جواب سیکویم چون مسلمان بودند بودند چنانچہ
بودند

و عالم ہم بفضل آتما شہادت مسدود و اما الان پس
بین قول شریف اکتفا خواہم کرد و ان التذلل لا غیر
ما بقوم حتی بغیر و اما یا فتنہم

ایست مجلس سخن میجویم بیان کنم در مضار و مفاسد طریقه
 پنجره در مدینه است اجتماعیه و منافع ادیان اسلام
 منت اقصی مال الدین حسینی
 تمام شد

بعون الله تعالى

سب الفرائش جناب مستطاب فحمت و نجابت
 انتساب قدسی نصاب مجد الانجاب و فخر الاطياب
 زبدة الاخيار و قدوة الاكابر ملاذ الافاحم كهف السحاج
 والعماد و مفخر التجار و الاعاظم بلجاء المساكين و الفقراء
 الحاج محمد حسن صاحب تاجر كازرونى دام عمره
 العالی در بندر معمره ممبئی بزبور طبع رسیده بید

اقول الفقر جیب الله شیرازی

مکتبہ فی غره شکر

ذی قعدة

الحرام

سنه ۱۲۹۸

هجری

بنوی

م



